

دوران جنگ امپریالیستی

دومین انقلاب در روسیه

﴿ ۲ ﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تاریخ: تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۵/۰۷/۲۴ (۱۶/۱۰/۲۰۰۶ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se

melh9000@yahoo.com

در همه جا کلمات فرانسوی و آلمانی با الفبای English A تایپ شده است.

واژه ها: ۱- کارتل = پیمان همکاری سیاسی بین احزاب - سندیکا. ۲- ترست = اتحادیه شرکتها. ۳- سندیکا = سندیکا، اتحادیه صنفی.

صفحه

فهرست

۵- امپریالیسم بمشابه بالاترین مرحله سرمایه داری.

(رسالة عامه فهم)

۳

* پیشگفتار

۳

* پیشگفتار ترجمه فرانسو و آلمانی

۴

۱. تمرکز تولید و انحصارها

۱۰

۲. بانکها و نقش نوین آنها

۲۳

۳. سرمایه مالی و الیگارش مالی

۳۸

۴. صدور سرمایه

۵۱

۵. تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران

۵۶

* پاورقی ها

۶۵

* توضیحات

۷۱

امپریالیسم بمثابه بالاترين
مرحله سرمايه داري (۱۲*) (۱۸۱)

(رساله عامه فهم)

پيشگفتار

رساله ايکه از نظر خواننده ميگذرد در بهار سال ۱۹۱۶ در زوريخ به توسط نگارنده برشته تحرير در آمد. طبيعي است که در شرايط کار آنجا، من تا اندازه اي از لحاظ مطبوعات و کتابهاي فرانسه و انگليسي و بميزان فوق العاده اي از لحاظ مطبوعات و کتابهاي روسي در مضيقه بودم. ولي با اينوصف از کتاب ج. آ. هوبسن، مهمترين اثر انگليسي در باره امپرياليسم با دقتي، که به اعتقاد من اين اثر شايسته آنست، استفاده نمودم.

اين رساله با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. بدینجهت نه تنها مجبور بودم جداً به تجزيه و تحليل صرفاً تئوريک – و بويژه اقتصادي – اکتفا ورزم، بلکه در بيان تذکرات سياسي معدودي نیز که ذکر آنها ضروري بنظر ميرسيد ناگزير بودم نهايت احتياط را مراعات نموده و اين کار را با ايماء و اشاره و به کمک آن زبان لعنتي ازوپ انجام دهم که تزاريسم همه انقلابيوني را که براي نگارش يک اثر «علنی» قلم بدست ميگرفتند وادار ميساخت بدان توسل جویند.

اکنون که روزهای آزادی فرا رسیده، خواندن مجدد آن قسمتهای رساله که در نتیجه اندیشه از سانسور تزاری تحريف گردیده و در منگنه آهنيی فشرده و متراکم شده بسی شاق و دشوار است. در اين باره که امپرياليسم آستان انقلاب سوسيالستي است و در اين باره که سوسيال شوينيسم (سوسياليسم در گفتار و شوينيسم در کردار) خيانت کامل به سوسياليسم و گرويدن کامل به جبهه بورژوازيست، و نیز در اين باره که اين انشعاب در جنبش کارگري، با شرايط عيني امپرياليسم و غيره مربوط می باشد – ناچار بودم با زبانی «برده وار» سخن گویم و مجبور بودم دقت خواننده ايرا که به اين مسئله علاقمند بود به سلسله مقالاتی که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در خارجه نوشته ام و بزودی تجديد چاپ خواهد شد – معطوف دارم. بخصوص لازمست درباره قسمتی که در صفحات ۱۱۹-۱۲۰ (۱۳*) اين رساله مسطور است تذکری داده شود. برای اينکه با مراعات سانسور به خواننده توضيح داده باشم چگونه

سرمایه‌داران و سوسیال شوینیست‌هایی که به جبهه آنها گرویده اند (همان سوسیال شوینیست‌هایی که کائوتسکی چنین ناپیگیرانه با آنها مبارزه میکند) در مورد مسئله مربوط به انضمام طلبی بیش‌رمانه دروغ میگویند و چگونه انضمام طلبی سرمایه‌داران خودی را پرده پوشی مینمایند مجبور بودم بعنوان مثال... ژاپن را در نظر گیرم! خواننده دقیق به سهولت میتواند بجای ژاپن - روسیه و بجای کره - فنلاند، لهستان، کورلند، اوکراین، خیوه، بخارا، استونی و مناطقی را قرار دهد که ساکنین آنها ولیکاروس نیستند.

میخواهم اظهار امید کنم رساله من بدرک یک مسئله اساسی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن فهم چگونگی جنگ کنونی و سیاست کنونی بهیچوجه میسر نیست - کمک خواهد کرد.

مؤلف

پتروگراد، ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷

پیشگفتار ترجمه فرانسه و آلمانی

۱

این رساله چنانچه در پیشگفتار چاپ روسی مذکور است در سال ۱۹۱۶ با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. اکنون برایم میسر نیست تمام متن این کتاب را تغییر دهم، وانگهی این عمل شاید مقرون به صلاح هم نباشد، زیرا وظیفه اصلی کتاب این بود و کماکان هم اینستکه: از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیر قابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه کشورها نشان داده شود منظره نهائی اقتصاد جهانی سرمایه داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی آن در آغاز سده بیستم و در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است.

تا اندازه ای حتی برای عده زیادی از کمونیستهای کشورهای پیشرو سرمایه داری نیز بیفایده نخواهد بود از روی نمونه این رساله که از نقطه نظر سانسور تزاری مجاز محسوب میشود، بامکان - و ضرورت - اینموضوع معتقد شوند که حتی از آن بقایای ناچیز آزادیهای علنی نیز که هنوز مثلاً در آمریکای کنونی یا در فرانسه پس از بازداشت اخیر تقریباً همگانی

کمونیستها برای آنان موجود است – میتوان برای توضیح کذب کامل نظریات سوسیال پاسیفیستی و کاذبانه بودن امید به «دموکراسی جهانی» – استفاده کرد. ضمناً می‌کوشم تا در این پیشگفتار نکاتی را ذکر نمایم که برای تکمیل این رساله از سانسور گذشته نهایت درجه ضرورت دارد.

۲

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو طرف جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارتگرانه، راهزنانه) یا جنگی بود که بخاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه‌مالی و غیره برپا شد.

زیرا بدیهیست اثبات چگونگی جنبه حقیقی اجتماعی یا بعبارت صحیحتر جنبه حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه کشورهای محارب جستجو نمود نه در تاریخ دیپلوماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثالها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه میتوان امثله و اطلاعات گوناگونی بمیزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد) بلکه حتماً باید مجموعه‌ای از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه کشورهای محارب و کلیه جهان را مورد بررسی قرار داد.

من در جدول مربوط به تقسیم جهان در جریان سالهای ۱۸۷۶-۱۹۱۴ (فصل ۶) و جدول مربوط به تقسیم راههای آهن تمام جهان در جریان سالهای ۱۸۹۰-۱۹۱۳ (فصل ۷) درست از همین اطلاعات جمع بندی شده و غیر قابل تکذیب استفاده کرده‌ام. راههای آهن نتیجه کار مهمترین رشته‌های صنایع سرمایه داری یعنی صنایع ذغال سنگ و فولادسازی و نیز نتیجه و بارزترین نمودار تکامل بازرگانی جهانی و تمدن بورژوا – دموکراتیک است. اینموضوع که چگونه راههای آهن با تولید بزرگ با انحصارات، سندیکاها، کارتلها، ترستها، بانکها و الیگارش‌های مالی وابسته اند در فصول پیشین کتاب نشان داده شده است. تقسیم بندی شبکه راه آهن، ناموزونی این تقسیم بندی، ناموزونی تکامل این شبکه – اینها همه نتایج سرمایه داری انحصاری کنونی است که دامنه آن در سراسر جهان بسط یافته است. و این نتایج نشان میدهد جنگهای امپریالیستی مادامکه یک چنین بنیاد اقتصادی استوار است یعنی مادامکه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود دارد – مطلقاً ناگزیر است.

ساختمان راه آهن اقدامی ساده، طبیعی، دموکراتیک، فرهنگی و متمدنانه بنظر میرسد: این موضوع در نظر پرفسورهای بورژوا که در قبال تزئین بردگی سرمایه داری اجرت میگیرند و نیز در نظر کوتاه نظران خرده بورژوا – چنین جلوه گر است. ولی در حقیقت امر آن رشته زنجیرهای سرمایه داری که بطور کلی این بنگاهها را بوسیله هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مربوط میسازد، این ساختمان را به وسیله ای برای ستمگری بر یکمیلیارد نفر (از اهالی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از اهالی جهان در کشورهای وابسته و بر غلامان اجیر سرمایه در کشورهای «متمدن» مبدل نموده است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحبکار کوچک، رقابت آزاد و دموکراسی – تمام این شعارهایی که بوسیله آن سرمایه داران و مطبوعات آنها کارگران و دهقانان را فریب میدهند – مسافت زیادی در عقب سرمانده است. سرمایه داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مشتی کشورهای «پیشرو» بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است. و تقسیم این «غنیمت» بین ۲-۳ درنده ای انجام میپذیرد (آمریکا، انگلستان، ژاپن) که در جهان از همه نیرومندتر بوده و سراپا غرق در سلاحند و بخاطر تقسیم غنیمت خویش جهانی را به عرصه جنگ خود میکشانند.

۳

صلح برست لیتوفسک که از طرف آلمان سلطنتی تحمیل شد و سپس صلح بمراتب وحشیانه تر و رذیلانه تر ورسای که از طرف جمهوری های «دموکراتیک» آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل گردیده سودمندترین کمک ها را به بشریت نمود، بدینمعنی که هم میرزا بنویسهای مزدور امپریالیسم را رسوا ساخت و هم خرده بورژواهای مرتجع یا باصطلاح خودشان پاسیفیست و سوسیالیست را که «ویلسونیسم» را ستوده و امکان صلح و اصلاحات را در شرایط امپریالیسم ثابت مینمودند افشاء کرد.

دهها میلیون کشته و نوانی که جنگ بر جای گذاشته، همان جنگی که سبب بر پا شدنش آن بود که آیا گروه انگلیسی راهزنان مالی باید سهم بیشتری از غنیمت بچنگ آرند یا گروه آلمانی و سپس این دو «پیمان صلح»، موجب شده است چشم و گوش میلیونها و دهها میلیون افرادی که بدست بورژوازی منکوب و سرکوب شده و تحمیق و اغواء گردیده اند با

سرعتی که نظیر آن قبلاً دیده نشده بود، باز شود. بدینطریق در زمینهٔ ویرانی جهانی حاصله از جنگ یک بحران انقلابی جهانی نشو و نما می یابد و اعم از آنکه دچار هرگونه تبدلات طولانی و دشواری هم بشود، جز انقلاب پرولتاری و پیروزی آن پایان دیگری نمیتواند داشته باشد.

بیانیهٔ انترناسیونال دوم صادره در شهر بال، که در سال ۱۹۱۲ درست آن جنگی را که در سال ۱۹۱۴ فرا رسید ارزیابی کرده نه آنکه بطور کلی جنگ را (جنگها با یکدیگر متفاوتند، جنگهای انقلابی هم وجود دارد) - بعنوان یادگاری که پرده از روی تمام ورشکستگی ننگین و ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم برمیدارد - بر جای خواهد ماند.

بدینجهت من این بیانیه را ضمیمهٔ چاپ حاضر مینمایم و توجه خوانندگان را باز و باز هم بدین نکته معطوف میدارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن قسمتهای بیانیه که بطور دقیق و واضح و صریح از ارتباط این جنگ با انقلاب پرولتاریا صحبت میکند - با همان دقتی میگریزند که دزد از دزدیگاه خود میگریزد.

۴

در این رساله بانتقاد از «کائوتسکیسم» یعنی آن جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان در وجود «برجسته ترین تئوریسین ها» و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش - اتوبائوئر و شرکاء، در انگلستان - رامزی مکدونالد و غیره، در فرانسه - آلبر توما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیست ها، پاسیفیست ها، دموکراتهای بورژوا و کشیشان نمایندگان دارد توجه خاصی معطوف گردیده است.

این جریان مسلکی از یکسو محصول از هم پاشیدگی و گندیگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است.

اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال وی بمنزلهٔ دست کشیدن کامل از آن اصول انقلابی مارکسیسم است که این نویسنده طی دهها سال تمام و آنهم بخصوص در مبارزه علیه اپورتونیسم سوسیالیستی (برنشتین، میلران، هایدمان، گومپرس و غیره) از آن دفاع میکرد. از اینرو تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان «کائوتسکیست ها» از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیستهای افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با

حکومت‌های بورژوازی (از طریق حکومت‌های مؤتلفه بورژوازی که سوسیالیست‌ها در آنها شرکت دارند) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتاری بطور کلی و جنبش کمونیستی که در سراسر جهان در حال رشد است بطور اخص – نمیتواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تئوریک «کائوتسکیسم» خودداری ورزد. این موضوع بخصوص از این جهت ضروریست که پاسیفیسم و بطور کلی «دموکراتیسم» که بهیچوجه دعوی مارکسیسم نداشته ولی کاملاً همانند کائوتسکی و شرکاء عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی را که زائیده امپریالیسم است پرده پوشی مینمایند، – جریان‌هایی هستند که هنوز با نیروی فوق العاده ای در سراسر جهان شایعند. مبارزه با این جریانها از وظائف حتمی حزب پرولتاریا است که باید صاحبکاران کوچک‌ترا که بتوسط بورژوازی تحمیق شده‌اند و نیز میلیون‌ها رنجبریرا که دارای شرایط زندگی کم و بیش خرده بورژوائی هستند از چنگ بورژوازی بیرون بکشد.

۵

لازمست چند کلمه ای هم در باره فصل هشتم این کتاب: «طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری» صحبت شود. چنانچه در متن کتاب ذکر شده است هیلفردینک، «مارکسیست» سابق که اکنون از هم‌زمان کائوتسکی و یکی از کارگردانان عمده سیاست بورژوا – رفرمیستی در «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» (۱۸۲) است، در مورد این مسئله نسبت به هوبسون انگلیسی یعنی پاسیفیست و رفرمیست آشکار گامی به پس نهاده است. انشعاب بین‌المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم). واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است: پشتیبانی منشویکها و «سوسیال رولوسیونرها» از کلچاک و دنیگین در روسیه علیه بلشویکها و پشتیبانی شیدمانی‌ها و نوسکه و شرکاء از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیستها (۱۸۳) و نظائر آن در فنلاند و لهستان و مجارستان و غیره. آیا این پدیده تاریخی – جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم است. همانگونه که در این رساله ثابت شده است سرمایه داری اکنون مشتی از کشورهای فوق العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آنها

کمتر از یک دهم و در صورت منتهای «سختی» و زیاده روی در حساب کمتر از یک پنجم سکنه روی زمین است) متمایز ساخته که تمام جهان را - با عمل ساده «کوپن چینی» - غارت مینمایند. صدور سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال در حدود ۸-۱۰ میلیارد فرانک سود میدهد. و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است.

بدیهیست با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودیست که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور «خود» بچنگ می آورند) میتوان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند - خرید. این قشر را همان سرمایه داران کشورهای «پیشرو» میخرند و این عمل را هم به هزاران وسائل مستقیم و غیرمستقیم، آشکارا و پنهانی انجام میدهند.

این قشر کارگران بورژوا شده یا «قشر اشراف کارگری» که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند - تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه (Labor Lieutenants of the capitalist class) سرمایه داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شوینیسم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان بطرفداری از بورژوازی، بطرفداری «ورسائی ها» علیه «کمونارها» برمیخیزند.

بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمیتوان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی بجلو برداشت.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است.

ن. لنین.

۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

در جریان ۱۵-۲۰ سال اخیر و بخصوص پس از جنگ بین اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ بین انگلستان و بوئرها، (۱۸۹۹-۱۹۰۲)، مطبوعات اقتصادی و همچنین مطبوعات

سیاسی اروپا و آمریکا برای توصیف عصری که ما در آن بسر می بریم بیش از پیش در روی مفهوم «امپریالیسم» مکث مینمایند. در سال ۱۹۰۲ کتابی بنام «امپریالیسم» اثر ج. آ. هوبسن، اقتصاددان انگلیسی در لندن و نیویورک منتشر شد. نویسنده این کتاب که پیرو نظریه سوسیال رفرمیسم بورژوازی و پاسیفیسم یعنی پیرو نظریه ایست که در ماهیت امر با خط مشی کنونی کارل کائوتسکی مارکسیست سابق همانند است - خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را بطریقی بس نیکو و به تفصیل توصیف نموده است. در سال ۱۹۱۰ کتاب دیگری بقلم رودلف هیلفردینگ مارکسیست اطریشی تحت عنوان «سرمایه مالی» (ترجمه روسی این کتاب در سال ۱۹۱۲ در مسکو منتشر شد) در وین از چاپ خارج گردید. با وجود اشتباه این نویسنده در موضوع تئوری پول و با وجود تمایلی که وی تا حدودی در مورد آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم نشان میدهد، باز این کتاب حاوی تجزیه و تحلیل تئوریک بینهایت پرارزشی در باره «فاز نوین تکامل سرمایه داری» است - عبارت اخیر عنوان فرعی کتاب هیلفردینگ است. در حقیقت امر از آنچه در سالهای اخیر در باره امپریالیسم گفته شده - بخصوص از آنچه که بصورت تعداد کثیری مقالات در مجلات و روزنامه ها در باره این موضوع منتشر گردیده و نیز مثلاً در قطعنامه های کنگره های همنیتس و بال منعقد در پائیز سال ۱۹۱۲، ذکر شده - مشکل بتوان مطلبی یافت که از حدود آن ایده هائی که در آثار دو نویسنده نامبرده تشریح یا عبارت صحیحتر نتیجه گیری شده - خارج باشد...

در سطور آینده خواهیم کوشید باختصار و حتی المقدور با زبانی عامه فهم تر بستگی و ارتباط متقابل خصوصیات اقتصادی اساسی امپریالیسم را تشریح نمائیم. ما نمیتوانیم روی جنبه غیر اقتصادی مسئله هر اندازه هم که شایان ذکر باشد - مکث کنیم. استناد به مطبوعات و نیز تبصره های دیگری را که ممکنست مورد توجه همه خوانندگان نباشد به آخر این رساله منتقل مینمائیم (۱۸۴).

۱. تمرکز تولید و انحصارها

رشد عظیم صنایع و پروسه فوق العاده سریع تمرکز تولید در بنگاههای بزرگی که دائماً در حال توسعه است یکی از شاخص ترین خصوصیات سرمایه داریست. کاملترین و دقیق ترین اطلاعات را در باره این پروسه، آمار کنونی صنایع بدست میدهد.

مثلاً در آلمان از هر هزار بنگاه صنعتی در سال ۱۸۸۲ سه بنگاه و در سال ۱۸۹۵ شش بنگاه و در سال ۱۹۰۷ نه بنگاه صنعتی بزرگ یعنی بنگاههایی که دارای بیش از ۵۰ کارگر مزدور بودند وجود داشت. از هر ۱۰۰ کارگر به ترتیب ۲۲ و ۳۰ و ۳۷ کارگر سهم این بنگاهها بود. ولی تمرکز تولید بسی شدیدتر از تمرکز کارگران است، زیرا بازده کار در بنگاههای بزرگ بسی بیشتر است. آمارها و اطلاعات مربوط به ماشین بخار و موتورهای الکتریکی بر این واقعیت گواهی میدهد. اگر آنچه را که در آلمان صنایع بمعنای وسیع آن مینامند در نظر گیریم که بازرگانی و طرق مواصلاتی و غیره نیز شامل آن میشود، آنگاه پیکره های زیرین بدست می آید. از مجموع ۳۲۶۵۶۲۳ بنگاه ۳۰۵۸۸ بنگاه یعنی جمعاً ۰٫۹ درصد، بنگاه های بزرگ است. از مجموع ۱۴٫۴ میلیون کارگر ۵٫۷ میلیون یعنی ۳۹٫۴ درصد در این بنگاهها کار میکنند. از ۸٫۸ میلیون قوه اسب بخار ۶٫۶ میلیون قوه اسب بخار، یعنی ۷۵٫۳ درصد و از ۱٫۵ میلیون کیلووات نیروی برق ۱٫۲ میلیون کیلووات یعنی ۷۷٫۲ درصد متعلق باین بنگاههاست.

کمتر از یک صدم مجموع بنگاهها بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲٫۹۷ میلیون بنگاه کوچک (دارای تا ۵ کارگر مزدور) که ۹۱ درصد تعداد کل بنگاهها را تشکیل میدهند فقط ۷ درصد نیروی بخار و الکتریک را در اختیار دارند. یک چند ده هزار بنگاه کلان همه چیز و میلیونها بنگاه کوچک - هیچ چیز.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ تعداد بنگاههایی که ۱۰۰۰ و بیشتر کارگر داشتند به ۵۸۶ بالغ بود. تقریباً یک دهم (۱٫۳۸ میلیون) تمام کارگران و قریب یک سوم (۳۲ درصد) تمام نیروی بخار و برق متعلق باین بنگاهها بود (۱۴٪*). سرمایه مالی و بانکها، چنانچه خواهیم دید، بیش از پیش باین تفوق مشتمل کوچکی از بنگاههای کلان جنبه مطلق میدهند و آنها تمام بمعنای این کلمه یعنی میلیونها «صاحبکار» کوچک و متوسط و حتی قسمتی از کارفرمایان بزرگ عملاً تحت اسارت کامل چند صد فینانسیست میلیونر قرار میگیرند.

در کشور پیشرو دیگر سرمایه داری معاصر یعنی در ایالات متحده آمریکا، رشد تمرکز تولید از اینهم شدیدتر است. در آمار این کشور صنایع بمعنای محدود کلمه متمایز گردیده و بنگاهها از روی ارزش محصول سالیانه گروهبندی شده است. در سال ۱۹۰۴ تعداد بنگاههای کلان که تولید هر یک برابر با یک میلیون دلار و بیشتر میشد ۱۹۰۰ (از مجموع ۲۱۶۱۸۰؛ یعنی ۰٫۹ درصد) بود. - تعداد کارگران آنها ۱٫۴ میلیون (از مجموع ۵٫۵ میلیون؛ - یعنی ۲۵٫۶ درصد) و تولید آنها برابر ۵٫۶ میلیارد (از مجموع ۱۴٫۸ میلیارد، -

یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال یعنی در سال ۱۹۰۹ بترتیب پیکره های مربوطه زیرین را مشاهده مینمائیم: ۳۰۶۰ بنگاه (از مجموع ۲۶۸۴۹۱؛ - یعنی ۱،۱ درصد) دارای ۲ میلیون کارگر (از ۶،۶ میلیون؛ - یعنی ۳۰،۵ درصد) و تولیدی برابر با ۹ میلیارد (از ۲۰،۷ میلیارد، - یعنی ۴۳،۸ درصد) هستند (۱۵*).

تقریباً نیمی از کل تولید تمام بنگاههای کشور در دست یک صدم عده کل بنگاههاست! و این سه هزار بنگاه عظیم ۲۵۸ رشته صنعت را در بر میگیرند. از اینجا روشن میشود که تمرکز در مرحله معینی از تکامل، بخودی خود کار را باصطلاح به انحصار میکشاند. زیرا حصول سازش بین یک چند ده بنگاه عظیم آسانست، و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاهها است که رقابت دشوار میگردد و تمایل انحصار پیدا میشود. این تبدیل رقابت به انحصار یکی از مهمترین و - یا خود مهمترین - پدیده ایست که در اقتصادیات سرمایه داری نوین مشاهده میشود و باینجهت ما باید مفصلاً روی آن مکث نمائیم. ولی ابتدا باید یک سوء تفاهم محتمل را برطرف کنیم.

آمار آمریکائی حاکی است که ۳۰۰۰ بنگاه عظیم ۲۵۰ رشته صنعت را در بر میگیرند. از ظاهر امر چنین بر می آید که گوئی بهر رشته صنعت جمعاً ۱۲ بنگاه کلان میرسد.

ولی مطلب چنین نیست. در هر رشته ای از صنایع، بنگاههای بزرگ وجود ندارد؛ و از طرف دیگر یکی از خصوصیات بینهایت مهم سرمایه داری که به عالیترین مرحله تکامل خود رسیده عبارتست از باصطلاح ترکیب یعنی در یک بنگاه جمع شدن رشته های مختلفی از صنایع که یا شامل مراحل پیاپی عمل آوردن مواد خام هستند (مانند ذوب سنگ آهن برای بدست آوردن چدن و تبدیل چدن به فولاد و سپس شاید هم تهیه فلان یا بهمان محصول حاضر از این فولاد) و یا اینکه یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی را بازی مینماید (مثلاً استفاده از فضولات و مواد فرعی؛ تولید اشیاء مخصوص بسته بندی کالا و غیره).

هیلفردینگ مینویسد: «عمل ترکیب - موجب تعادل وضع بازار میشود و برای بنگاه مرکب ثبات بیشتری را در نرخ سود تأمین مینماید. ثانیاً ترکیب به ازبین رفتن بازرگانی منجر میشود. ثالثاً تکامل فنی و بالنتیجه تحصیل سود بیشتری را نسبت به بنگاههای «بسیط» (یعنی غیر مرکب) امکان پذیر میسازد. رابعاً موقعیت بنگاه مرکب را نسبت به بنگاه «بسیط» تحکیم مینماید - و آنرا در مبارزه رقابت آمیز، هنگام انحطاط شدید بازار (وقفه در کارها، بحران) که در آن سرعت تنزل بهای مواد خام از سرعت تنزل بهای مصنوعات عقب میماند - تقویت میکند» (۱۶*).

هایمان اقتصاددان بورژوازی آلمانی که تألیف خاصی به توصیف بنگاههای «مختلط»، یعنی مرکب، در رشته صنایع فلز سازی آلمان اختصاص داده است میگوید: «بنگاههای بسیط تحت فشار بهای گزاف مواد و مصالح مورد لزوم و در عین حال بهای نازل محصولات حاضر خورد میشوند». نتیجه چنین میشود: «از یکطرف شرکتهای بزرگ زغال سنگ باقی مانده اند که استخراج زغال آنها به چندین میلیون تن میرسد و بطور استواری در سندیکای زغال سنگ خود متشکل شده اند و از طرف دیگر کارخانه های فولاد ریزی بزرگی با سندیکای فولاد خود وجود دارند که با آن شرکتهای دارای ارتباط نزدیکی هستند. این بنگاههای عظیم که سالیانه ۴۰۰۰۰۰ تن (تن = ۶۰ پوپ) فولاد تولید میکنند، مقدار عظیمی سنگ آهن و زغال سنگ استخراج مینمایند، مصنوعات حاضری از فولاد تهیه میکنند، دارای ۱۰۰۰۰ کارگر هستند که در منزلگاههای کوبهای کارگری زندگی مینمایند، گاهی از خود راه های آهن و بندرگاه دارند - این بنگاهها نمایندگان نمونه وار فلزسازی آلمان هستند. ولی تمرکز باز و باز به پیشروی خود ادامه میدهد. بنگاههای جداگانه دمبدم بزرگتر میشوند: تعداد روزافزونی از بنگاههای یک رشته واحد یا رشته های گوناگون صنایع بصورت بنگاههای عظیمی که یک چند بانک عمده برلن تکیه گاه و رهبر آنانند بهم می پیوندند. صحت آموزش کارل مارکس درباره تمرکز دقیقاً در مورد صنایع معدنی آلمان به ثبوت رسیده است؛ البته باید گفت اینموضوع مربوط به کشوریست که در آن بوسیله حمایت گمرکی و برقراری نرخهای ثابت حمل و نقل از صنایع پشتیبانی میشود. «در صنایع معدنی آلمان موجبات برای سلب مالکیت فراهم گردیده است».(۱۷*)

این نتیجه ایست که یکنفر اقتصاددان بورژوازی استثنائاً با وجدان مجبور بوده است به آن برسد. باید متذکر شد که نامبرده آلمان را از این لحاظ که صنایعش بوسیله نرخهای گمرکی گزافی مورد حمایت قرار گرفته است بطرز خاصی متمایز مینماید. ولی این کیفیت فقط موجب تسریع سیر تمرکز و تشکیل اتحادیه های انحصاری کارفرمایان، کارتل ها و سندیکاها و غیره گردیده است. نکته فوق العاده مهم اینستکه در انگلستان یعنی کشور بازرگانی آزاد نیز، گرچه کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگری، ولی بهرحال، سیر تمرکز به انحصار منجر شده است. اینست آنچه پرفسور هرمان له وی ضمن تحقیقات مخصوص خود درباره «انحصارها، کارتل ها و ترست ها» از روی مدارک مربوط به تکامل اقتصادی بریتانیای کبیر مینویسد:

«در بریتانیای کبیر همانا بزرگی بنگاهها و بالا بودن سطح تکنیک گرایش به انحصار را در خود نهفته دارند. از یکسو تمرکز منجر بدان گردیده که در بنگاهها مبلغ هنگفتی سرمایه

بکار انداخته شود و بهمین جهت بنگاههای نوین از لحاظ میزان سرمایه لازم روز بروز احتیاج بیشتری پیدا میکنند و این خود موجب دشواری پیدایش این قبیل بنگاهها میگردد. و از سوی دیگر (و این نکته را ما مهمتر میدانیم) هر بنگاه نوینی بخواهد با بنگاههای عظیمی که در نتیجه تمرکز بوجود آمده اند، همتراز شود، باید به مقداری بس عظیم و بطور اضافی محصول تولید کند، ولی فروش پرسود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا بیش از حد معمول افزایش پذیرد زیرا در غیر اینصورت این مقدار اضافی محصول قیمتها را به سطحی تنزل خواهد داد که نه برای کارخانه نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه‌های انحصاری». در انگلستان برخلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی پیدایش کارتلها را آسان مینماید - اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان و کارتل‌ها و ترست‌ها اکثراً فقط هنگامی بوجود می‌آیند که تعداد بنگاههای عمده رقابت کننده به «یکی دو دوچین» رسیده باشد. «در اینجا تأثیر تمرکز در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، با منتهای وضوح ظاهر میگردد» (۱۸*).

نیم قرن پیش هنگامی که مارکس «کاپیتال» خود را می‌نوشت رقابت آزاد در نظر اکثریت اقتصاددانان «قانون طبیعت» بشمار میرفت. علم فرمایشی میکوشید این اثر مارکس را که در آن بوسیله تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه داری ثابت شده بود که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید میشود و این تمرکز در مرحله معینی از تکامل خود به انحصار منجر میشود - با توطئه سکوت محو و نابود سازد. اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است. اقتصاددانان پشته‌ها کتاب می‌نویسند و در آنها به توصیف مظاهر گوناگون انحصار می‌پردازند و کماکان با آواز گروهی اعلام میدارند «مارکسیسم رد شده است». ولی بنابر یک ضرب‌المثل انگلیسی - واقعیات سرسختند و خواه ناخواه باید آنها را بحساب آورد. واقعیات نشان میدهند که اختلاف بین برخی از کشورهای سرمایه داری مثلاً در مورد حمایت گمرکی یا در مورد بازرگانی آزاد فقط شامل اختلافات ناچیزی در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنهاست و حال آنکه پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است بطور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی تکامل سرمایه داریست.

زمان تبدیل قطعی سرمایه داری سابق به سرمایه داری نوین را برای اروپا میتوان بطرز نسبتاً دقیقی معین نمود: این زمان مقارنت با آغاز قرن بیستم. در این باره در یکی از جدیدترین مجموعه‌های مربوط به تاریخ «پیدایش انحصار»، ما چنین میخوانیم:

«از دوران مربوط به ماقبل سال ۱۸۶۰ میتوان نمونه‌های جداگانه‌ای از انحصارهای

سرمایه داری ذکر نمود؛ در آنها میتوان حالت جنینی آن شکل‌هایی را که اکنون اینقدر عادی شده است کشف نمود؛ ولی تمام اینها بدون شک دوران ماقبل تاریخ کارتلها محسوب میشود. سرآغاز واقعی انحصارهای کنونی حداکثر از سالهای شصتم قرن گذشته است. نخستین دوره بزرگ تکامل انحصارها از هنگام فشار بین المللی بر صنایع در سالهای هفتاد شروع شده و تا آغاز سالهای نود ادامه می یابد». «اگر این مسئله را در مقیاس اروپا در نظر گیریم، آنگاه نقطه نهائی تکامل رقابت آزاد با سالهای شصت و هفتاد مقارن خواهد شد. در این هنگام انگلستان دیگر ساختمان سرمایه داری سبک قدیم خود را پایان رسانده بود. در آلمان این سازمان با پیشه وری و صنعت خانگی به پیکاری قطعی برخاست و به ایجاد شکل‌هایی مخصوص خود پرداخت».

«از هنگام ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا بطور صحیحتر از هنگام انحطاطی که بدنبال این ورشکستگی فرا میرسد تحول بزرگی آغاز میگردد. این انحطاط ۲۲ سال از تاریخ اقتصادی اروپا را در بر میگیرد و تنها در آغاز سالهای هشتاد وقفه تقریباً نامشهودی در آن حاصل میشود و در حدود سال ۱۸۸۹ اعتلاء فوق العاده پرتوان ولی کوتاه مدتی پدید می آید». «در دوره اعتلاء کوتاه مدت سالهای ۱۸۸۹-۱۸۹۰ از کارتلها برای تسلط بر بازار استفاده فوق العاده ای شد. سیاست ناسنجیده ای قیمتها را با سرعت و شدتی بیش از دوران فقدان کارتلها، ترقی میداد و تقریباً تمام این کارتلها بطور مفتضحی «در گورستان ورشکستگی» مدفون گردیدند. پنجسال دیگر هم با انحطاط و قیمت‌های نازل گذشت ولی در صنایع دیگر آن روحیه سابق حکمفرما نبود. دیگر انحطاط را یک پدیده بدیهی نشمرده بلکه بمنزله درنگی میدانستند که از پی آن می بایست بهبود نوینی در وضع بازار پدید آید.

«بدینطریق جنبش کارتلی به دومین دوران خود گام نهاد. کارتلها بجای یک پدیده گذرنده به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل میشوند و یکی پس از دیگری رشته های صنایع و در مرحله اول رشته صنایع تبدیل مواد خام را مسخر خود میسازند. در آغاز سالهای نود کارتلها در سازمان سندیکای زغال کوک، که سندیکای زغال سنگ طبق نمونه آن ایجاد شده بود، آنچنان تکنیک کارتلی بوجود می آورند که دیگر جنبش نامبرده ماهیتاً از حدود آن پا فراتر ننهاد. در دوران اعتلای نیرومندی که در پایان قرن نوزدهم پدید آمد و نیز در بحران سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ _ حداقل در صنایع معدنی و فلزسازی _ کارتلها برای نخستین بار از هر جهت حکمفرما هستند. و اگر در آلمان این کیفیت هنوز پدیده نوینی بنظر میرسید، در عوض اکنون اینموضوع برای افکار وسیع اجتماعی یک حقیقت بدیهی است که بخش های

بزرگی از حیات اقتصادی بمتابۀ یک قاعدۀ کلی از دایره رقابت آزاد خارج شده است» (۱۹*).

بنابراین نتایج اساسی تاریخ انحصارها بدینقرار است: (۱) سالهای شصت و هفتاد – بالاترین و آخرین مرحله تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند. (۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه تکامل کارتلها وسعت میگیرد ولی هنوز در حکم استثناء هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرائی را تشکیل میدهند. (۳) اعتلای پایان قرن نوزده و بحران سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳: کارتلها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل میشوند. سرمایه داری به امپریالیسم تبدیل میگردد.

کارتلها درباره شرایط فروش و موعد پرداخت و غیره با یکدیگر سازش کرده و مناطق فروش را بین خود تقسیم مینمایند، مقدار محصولی را که باید تولید شود و نیز قیمتها را معین میکنند، سود حاصله را بین بنگاههای جداگانه تقسیم مینمایند و غیره و غیره.

شمارۀ کارتلها را در آلمان در سال ۱۸۹۶ تقریباً ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ تا ۳۸۵ تخمین زده بودند که قریب ۱۲ هزار بنگاه در آنها شرکت داشتند (۲۰*).

ولی همه برآنند که این ارقام کمتر از واقع است. از پیکره های آمار ۱۹۰۷ صنایع آلمان که فوقاً ذکر شد دیده میشود که در ۱۲۰۰۰ بنگاه کلان به احتمال قریب بیقین بیش از نیمی از کل نیروی بخار و برق تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد ترستها در سال ۱۹۰۰ – ۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷ – ۲۵۰ تخمین زده شده است. آمار آمریکا تمام بنگاههای صنعتی را به بنگاههای متعلق بافراذ جداگانه و تجارتخانه ها و کورپوراسیونها تقسیم میکند. آنچه که به کورپوراسیونها تعلق داشت در سال ۱۹۰۴ – ۲۳,۶ درصد و در سال ۱۹۰۹ – ۲۵,۹ درصد بود که بیش از یک چهارم مجموع بنگاهها را تشکیل میداد. تعداد کارگران در این بنگاهها در سال ۱۹۰۴ – ۷۰,۶ و در سال ۱۹۰۹ – ۷۵,۶ درصد یعنی سه چهارم کل کارگران بود. میزان تولید بترتیب عبارت بود از ۱۰,۹ و ۱۶,۳ میلیارد دلار یعنی ۷۳,۷ و ۷۹ درصد مبلغ کل.

۷ تا ۸ دهم تولید کل رشته معینی از صنعت اغلب در دست کارتلها و ترست ها متمرکز میگردد. سندیکای زغال سنگ رن – وستفالی هنگام تأسیس خود در سال ۱۸۹۳ – ۸۶,۷ درصد مجموع تولید زغال را در ناحیه رن – وستفالی در دست خود متمرکز کرده بود و در سال ۱۹۱۰ این تمرکز به ۹۵,۴ درصد رسید (۲۱*).

انحصاری که بدینطریق بوجود می آید موجبات تحصیل درآمدهای هنگفتی را فراهم میسازد و به تشکیل واحدهای تکنیکی و تولیدی بینهایت عظیمی منجر میگردد. ترست مشهور نفت در ایالات متحده آمریکا

(Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تشکیل گردید. «سرمایه آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار بود. صد میلیون دلار سهام عادی و ۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نیز منتشر گردید. در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۷ در مقابل سهام ممتاز بهره ای بترتیب زیرین پرداخت میشد: ۴۸، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۲۲، ۴۰، ۴۰، ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار میشد. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار بدست آمد که ۶۰۶ میلیون دلار آن بعنوان بهره پرداخت شد و بقیه به حساب سرمایه ذخیره گذاشته شد» (۲۲*) در تمام بنگاههای ترست فولاد (United States Steel Corporation) در سال ۱۹۰۷ دست کم ۲۱۰۱۸۰ کارگر و کارمند وجود داشت. بزرگترین بنگاه صنایع معدنی آلمان بنام شرکت معادن گلزن کیرشن (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸ دارای ۴۶۰۴۸ کارگر و کارمند بود» (۲۳*) ترست فولاد در همان سال ۱۹۰۲ نه میلیون تن فولاد تولید میکرد (۲۴*). تولید فولاد آن در سال ۱۹۰۱ - ۶۶،۳ درصد و در سال ۱۹۰۸ - ۵۶،۱ درصد مجموع تولید فولاد ایالات متحده را تشکیل میداد (۲۵*)؛ استخراج سنگ آهن در جریان همان سالها ۴۳،۹ درصد و ۴۶،۳ درصد را تشکیل میداد.

گزارش کمیسیون دولتی امریکا در باره ترستها مشعر برآنست که: «برتری آنها بر رقبای خود مبتنی بر عظمت بنگاهها و تکنیک عالی آنهاست. ترست دخانیات از همان اوان تأسیس، کلیه مساعی خود را صرف آن نمود که در همه جا کار ماشینی را به مقیاس وسیع جانشین کار دستی کند. ترست مزبور برای این منظور تمام امتیازات اختراعاتی را که بنحوی از انحاء با جریان تولید محصولات دخانیات ارتباط داشت خریداری مینمود و مبالغ هنگفتی در این راه صرف میکرد. عمده زیادی از اختراعات در آغاز کار بيمصرف بنظر میرسید مهندسی که در خدمت ترستها بودند مجبور میشدند آنها را تغییر دهند. در پایان سال ۱۹۰۶ دو شرکت فرعی تأسیس گردید که کار آنها منحصر بخريد اختراعات بود. ترست بهمان منظور از خود کارخانه های ذوب فلز و ماشین سازی و تعمیرگاه های احداث نمود. در یکی از این بنگاهها که در بروکلین واقعست بطور متوسط ۳۰۰ کارگر مشغول کارند. اینجا اختراعات مربوط به تولید سیگار، سیگار برگی کوچک، توتون انفییه، لفافه های قلعی برای جعبه بندی و قوطی و غیره مورد آزمایش قرار میگيرد و همینجا نیز اختراعات تکمیل میشود» (۲۶*). «ترستهای دیگر نیز اشخاصی بنام developing engineers (مهندسين مأمور تکامل تکنیک) در خدمت خود دارند که وظیفه آنها عبارتست از اختراع شیوه های جدید تولید و آزمایش اصلاحات فنی. ترست فولاد به مهندسين و کارگران خود بازاء اختراعاتی که

بتواند سطح تکنیک را ارتقاء داده یا از هزینه بکاهد جوائز هنگفتی میدهد» (۲۷*).

در صنایع بزرگ آلمان مثلاً در صنایع شیمیائی آن که طی دهسال اخیر بطرز عجیبی ترقی کرده است، نیز کارهای مربوط به اصلاحات فنی بهمین طریق منظم شده است. پروسه تمرکز تولید تا سال ۱۹۰۸ در این رشته صنعت دو «گروه» عمده بوجود آورده بود که آنها نیز بشیوه ای مخصوص بخود بانحصار نزدیک میشدند. این دو گروه ابتدا «اتحادهای دوگانه ای» از دو جفت فابریک کلان بودند که سرمایه هر یک به ۲۰-۲۱ میلیون مارک میرسید: از یک طرف فابریک سابق مایستر واقع در هوخست و نیز فابریک کاسل واقع در فرانکفورت کنار ماین و از طرف دیگر فابریک آنیلین و سود در لودویگسهافن و فابریک سابق بایر در البرفلد. سپس در سال ۱۹۰۵ یک گروه و در سال ۱۹۰۸ گروه دیگر، هر یک باز هم با یک فابریک بزرگ وارد سازش شدند. در نتیجه دو «اتحاد سه گانه» بوجود آمد که سرمایه هر یک به ۴۰-۵۰ میلیون مارک بالغ میشد، سپس بین این دو «اتحاد» هم «نزدیکی» و «عقد قرارداد» در باره قیمتها و غیره آغاز گردید (۲۸*).

رقابت به انحصار مبدل میشود. پیشرفت عظیمی در رشته اجتماعی شدن تولید حاصل میگردد. منجمله پروسه اختراعات فنی و تکامل فنی نیز جنبه اجتماعی بخود میگیرد. این دیگر بهیچوجه آن رقابت آزاد سابق کارفرمایان پراکنده و از یکدیگر بیخبری نیست که برای فروش در بازار نامعلومی کالا تولید میکردند. جریان تمرکز بجائی رسیده که میتوان تمام منابع مواد خام (مثلاً اراضی دارای معادن آهن) را در یک کشور معین و حتی، چنانچه بعداً خواهیم دید، در یکسلسله از کشورها و در تمام جهان بطور تقریبی برآورد نمود. چنین برآوردی نه تنها انجام میگیرد، بلکه این منابع بتوسط عده ای از اتحادیه های عظیم انحصاری در یک دست مجتمع شده است. خورند بازارها که این اتحادیه ها طبق قرارداد، آنها را بین خود «تقسیم می کنند» بطور تقریب تخمین زده میشود. نیروی تعلیم یافته کارگری انحصار میشود، بهترین مهندسیین اجیر میشوند، راهها و وسائل ارتباط - راههای آهن در آمریکا و شرکتهای کشتی رانی در اروپا و امریکا - قبضه می شود. سرمایه داری در مرحله امپریالیستی خود به جامعترین وضعی به تولید کاملاً جنبه اجتماعی میدهد و سرمایه داران را علی رغم اراده و شعور آنان بیک نوع نظام اجتماعی نوینی میکشاند که عبارتست از مرحله انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.

تولید جنبه اجتماعی بخود میگیرد ولی تملک کماکان جنبه خصوصی خود را حفظ میکند. وسائل اجتماعی تولید کماکان در مالکیت خصوصی عده قلیلی از افراد باقی میماند. رقابت

آزاد که بطور ظاهری مورد قبول است، در همان حدود عمومی خود باقی میماند و ستمگری معدودی صاحبان انحصارات بر باقی اهالی صد بار شاق تر و محسوس تر و توان فرساتر میگردهد.

کسترن اقتصاددان آلمانی اثر مخصوصی را به «مبارزه بین کارتلها و بیگانگان» یعنی کارفرمایانی که در کارتل داخل نیستند تخصیص داده است. او این اثر را «اجبار به متشکل شدن» نامیده است و حال آنکه اگر منظور آراستن سرمایه داری نبود البته میبایست از اجبار به تبعیت از اتحادیه های صاحبان انحصارات صحبت میشد. بسی آموزنده خواهد بود هرگاه نظر ساده ای حتی بفهرست آن وسائل بیفکنیم که امروزه اتحادیه های صاحبان انحصارات در مبارزه نوین و متمدنانه خود بخاطر «تشکل» بدان متوسل میشوند. این وسائل عبارتند از: (۱) محروم ساختن از مواد خام (... «یکی از مهمترین شیوه ها برای مجبور ساختن به ورود در کارتل»؛ ۲) محروم ساختن از بازوی کارگری بوسیله «آلیانس ها» (یعنی بوسیله قراردادهای سرمایه داران با اتحادیه های کارگری درباره آنکه این اتحادیه ها فقط در بنگاههای کارتلی شده کار قبول نمایند)؛ ۳) محروم ساختن از وسائل حمل و نقل؛ ۴) محروم ساختن از بازار فروش؛ ۵) قرارداد با خریدار در باره اینکه خریدار فقط با کارتلها روابط بازرگانی داشته باشد؛ ۶) تنزل از روی نقشه قیمتها (برای ورشکست ساختن «بیگانگان»، یعنی بنگاههایی که تابع صاحبان انحصارات نیستند؛ میلیونها خرج آن میشود که طی مدت معینی کالا کمتر از قیمت رأس المال بفروش برسد؛ در صنایع بنزین مواردی پیش آمده است که قیمت از ۴۰ مارک تا ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)؛ ۷) محروم ساختن از اعتبار؛ ۸) اعلام تحریم.

آنچه که اکنون با آن روبرو هستیم دیگر مبارزه رقابت آمیز بنگاههای کوچک و بزرگ یا از لحاظ تکنیکی عقب مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاههایی که تابع انحصار و فشار و فعال مایشائی انحصار نیستند بتوسط صاحبان انحصارات. اینک چگونگی انعکاس این جریان در ذهن یک اقتصاددان بورژوا:

کسترن مینویسد: «حتی در حیطة فعالیت صرفاً اقتصادی نیز حرکتی از فعالیت بازرگانی بمعنای پیشین آن به احتکار مشتکل انجام میگیرد. حداکثر موفقیت را دیگر آن بازرگانی ندارد که بر اساس تجربه تکنیکی و بازرگانی خود بهتر از همه قادر است نیازمندیهای خریداران را تعیین کند و تقاضائیرا که پنهان مانده پیدا و یا باصطلاح «کشف نماید»، بلکه آن نابغه محترمی(!؟) دارد که میتواند تکامل سازمانی و امکان برقراری روابط معینی بین

کارفرمایان گوناگون و بانکها را از پیش حدس بزند و یا لااقل آنرا با شم خود دریابد... اگر این مطلب را با زبان بشری بیان نمائیم چنین میشود: تکامل سرمایه داری بحدی رسیده است که با آنکه تولید کالائی کمافی السابق «حکمفرماست» و بمثابه پایه تمام اقتصاد بشمار میرود معهذ این تولید دیگر بالفعل شیرازه اش از هم پاشیده شده و سودهای عمده عاید کسانی میشود که در دوز و کلکهای مالی «نابغه» هستند. مبنای این دوز و کلکها و شیادیهها اجتماعی شدن تولید است، ولی ترقیات عظیم بشری که با کوشش خود باین اجتماعی شدن رسیده به نفع... محترکها تمام میشود. ذیلاً خواهیم دید چگونه کسانیکه خرده بورژوا مآبانه به انتقاد ارتجاعی از امپریالیسم سرمایه داری مشغولند «بر روی این اساس» آرزوی رجعت به عقب یعنی رجعت بسوی رقابت «آزاد»، «مسالمت آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند. کستتر میگوید: «ترقی ممتد قیمتها که نتیجه تشکیل کارتلهاست، تاکنون فقط در مورد مهمترین وسائل تولید، بخصوص زغال سنگ و آهن و پتاس مشاهده گردیده است و حال آنکه در مورد محصولات حاضر اینموضوع هیچگاه سابقه نداشته است. ترقی درآمد نیز که با این قضیه ارتباط دارد، بهمین طریق فقط به صنایعی منحصر بوده است که به تولید وسائل تولید مشغولند. به نکات مزبور باید این موضوع را نیز اضافه نمود که صنایع فرا آورنده مواد خام (نه اینکه فرا آورنده محصولات نیمه حاضر) در سایه تشکیل کارتلها نه تنها بزبان صنایعی که به تکمیل بعدی محصولات نیمه حاضر مشغولند سودهای هنگفتی بچنگ می آورند، بلکه نسبت به صنایع اخیر تا درجه معینی موقعیت تسلط آمیزی بدست آورده اند که در دوران رقابت آزاد سابقه نداشته (۲۹*).

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده ایم تمام ماهیت قضیه ایرا که اقتصاديون بورژوا با اکراه و بندرت بدان معترفند و مدافعین کنونی اپورتونیسیم و بر رأس آنان کارل کائوتسکی با جدیت خاصی میکوشند گریبان خویش را از آن خلاص نموده و روی بر تابند - نشان میدهد. موقعیت تسلط آمیز و زورگوئی مربوط به آن - اینست آنچه که برای «فاز نوین تکامل سرمایه داری» جنبه مشخصه دارد و اینست آنچه که از تشکیل انحصارهای اقتصادی همه توان ناگزیر می بایستی ناشی شود و ناشی نیز شده است.

مثال دیگری هم در باره فعال مایشائی کارتلها ذکر میکنیم. آنجا که میتوان همه یا مهمترین منابع مواد خام را بچنگ آورد - پیدایش کارتلها و تشکیل انحصارها بسی آسانست. ولی اشتباه بود هر آینه تصور میشد انحصارها در رشته های دیگر صنایع نیز که در آنها بچنگ آوردن منابع مواد خام امکان پذیر نیست بوجود نمی آیند. مواد خام مورد

احتیاج صنعت سیمان در همه جا یافت میشود. ولی این صنعت نیز در آلمان شدیداً کارتلیزه شده است. کارخانه ها در سندیکاهای ناحیه ای متحد شده اند: از قبیل سندیکای جنوب آلمان، سندیکای رن - وستفالی و سندیکاهای دیگر. قیمت‌هایی که تعیین شده انحصاریست: قیمت هر واگن ۲۳۰-۲۸۰ مارک است و حال آنکه قیمت رأس المال ۱۸۰ مارک است! این بنگاهها ۱۲ تا ۱۶ درصد، بهره سهام می پردازند، ضمناً نباید فراموش کرد کسانیکه در کار احتکار معاصر «نابغه» هستند میدانند چگونه مبالغ هنگفتی از سود را علاوه بر آنچه بعنوان بهره سهام تقسیم میشود، بجیب خود بزنند. صاحبان انحصار برای آنکه رقابت را از حیثه یک چنین صنعت پرسودی بیرون رانند حتی به نیرنگ نیز متوسل میشوند، مثلاً شایعات دروغی پخش مینمایند حاکی از اینکه وضع صنعت خرابست، آگهی های بدون امضائی در روزنامه ها منتشر میسازند متضمن اینکه: «سرمایه داران! از سرمایه گذاری در رشته سیمان به پرهیزید»؛ و بدینطریق سرانجام بنگاه «بیگانگان» را (یعنی کسانی که در سندیکا شرکت ندارند) خریداری مینمایند و ۶۰ - ۸۰ - ۱۵۰ هزار مارک به آنها «سرقفلی» میدهند(۳۰*). انحصار همه جا و به انواع وسائل راه را برای خود هموار میکند - از پرداخت «بازاكت» سرقفلی گرفته تا «شیوه» امریکائی بکار بردن دینامیت برضد رقیب. برطرف ساختن بحرانها از طریق کارتلها افسانه پردازی اقتصاديون بورژوازیست که میخواهند بهر قیمتی شده سرمایه داری را زینت دهند. برعکس انحصاری که در برخی از رشته های صنعت وجود می آید بر حدت و شدت هرج و مرجی که بطور کلی از خصوصیات تمام تولید سرمایه داری است میافزاید. عدم تطابق بین تکامل کشاورزی و تکامل صنعت که بطور کلی از صفات مشخصه سرمایه داری است بیش از پیش میشود. وضع ممتاز کارتلیزه ترین صنایع باصطلاح سنگین و بخصوص صنایع زغال و آهن بنا به اعتراف ایدلس - نویسنده یکی از بهترین آثار در باره «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع» - رشته های دیگر صنایع را دچار «بی نقشه گی بیش از پیش شدیدتری» مینماید(۳۱*).

لیفمان که یکی از مدافعین بی شرم و حیای سرمایه داریست مینویسد: «هر چه اقتصاد ملی تکامل یافته تر باشد بهمان نسبت به معاملات توام با ریسک یا معاملات خارج از کشور که برای بسط آن مدتی طولانی وقت لازم است و بالاخره به معاملاتی که فقط اهمیت محلی دارد - بیشتر متوسل میشود»(۳۲*). افزایش خطر در ماهیت امر با افزایش عظیم سرمایه ای که میتوان گفت پیمانۀ آن لبریز شده و به خارج از کشور سرازیر میشود و قس علیهذا توام است. در عین حال رشد بسیار سریع تکنیک بطور روزافزون عناصری را با خود

می آورد که موجب عدم تطابق بین رشته های گوناگون اقتصاد ملی گردیده تولید هرج و مرج و بحران مینماید. همان لیفمان مجبور میشود اعتراف کند: «ظواهر امر چنین گواهی میدهد که بشر در آینده نزدیکی مجدداً با تحولات عظیمی در رشته فنی روبرو خواهد شد که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را خواهند بخشید»... برق، هوانوردی... «معمولاً و بنابر یک قاعده عمومی در چنین مواقعی که تغییرات اقتصادی اساسی بوقوع می پیوندد احتکار شدیدی آغاز میگردد و دامنه آن وسعت می یابد»... (۳۳*).

ولی بحرانا (هر بحرانی و بحرانهای اقتصادی بویژه ولی نه تنها بحرانهای اقتصادی) نیز بنوبه خود بمیزان بس عظیمی بر شدت تمایل بتمرکز و انحصار میافزایند. اینک استدلال فوق العاده آموزنده آیدلس در باره اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ یعنی همان بحرانی که، چنانچه میدانیم، در تاریخ انحصارهای نوین نقش نقطه تحول را بازی کرده است:

«بحران سال ۱۹۰۰ در ردیف بنگاههای عظیم رشته های عمده صنعت، عده زیادی از بنگاههایی را نیز که سازمان آنها از نقطه نظر مفهوم امروزی کهنه بود یعنی بنگاههای «بسیط» (یا غیر مرکب) را که بر امواج اعتلای صنعتی سوار شده و خود را به اوج آن رسانده بودند _ فرا گرفت. تنزل قیمتها و کاهش تقاضا، این بنگاههای «بسیط» را دچار چنان وضع فلاکتباری نمود که بهیچوجه دامنگیر بنگاههای مرکب عظیم نشد و یا اگر هم مدت آن بس کوتاه بود. در نتیجه این امر بحران سال ۱۹۰۰ بمراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تمرکز صنایع گردید: بحران سال ۱۸۷۳ نیز عده ای از بهترین بنگاهها بوجود آورده بود، ولی این عمل باوجود سطح آنروزی تکنیک نمیتوانست بانحصار بنگاههایی منجر شود که توانستند پیروزمندانه از بحران خارج شوند. بنگاههای عظیم صنایع کنونی فلزسازی و برق در پرتوی تکنیک بسیار بغرنج خود و سازمانی که دامنه وسیعی بخود گرفته است و نیز در پرتو قدرت سرمایه خویش همانا دارای یک چنین انحصارهای دراز مدتی هستند که ضمناً در مدارجی عالی قرار دارند؛ بنگاههای صنایع ماشین سازی و رشته های معینی از صنایع فلزسازی و طرق موصلات و غیره نیز دارای یک چنین انحصارهایی هستند که در مدارج پائین تری قرار دارند» (۳۴*).

انحصار _ آخرین کلام «فاز نوین تکامل سرمایه داری» است. ولی اگر ما نقش بانکها را در نظر نگیریم، تصورات ما در باره نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کمتر از واقع خواهد بود.

۲. بانکها و نقش نوین آنها

عمل اساسی و اولیه بانکها عبارتست از میانجیگری در پرداختها. بدینمناسبت بانکها سرمایه پولی غیر فعال را به سرمایه فعال یعنی سودآور مبدل میکنند و انواع عوائد پولی را جمع آوری نموده آنها در اختیار طبقه سرمایه دار میگذارند.

بتدریج که معاملات بانکی توسعه می پذیرد و در دست عده قلیلی از مؤسسات تمرکز مییابد، بانکها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یکسلسله از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد. این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتی صاحب انحصار - یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه داری است. بدینجهت تمرکز معاملات بانکی از نکاتی است که ما باید مقدم بر همه آنها مورد مذاقه قرار دهیم.

در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ وجوه سپرده شده به تمام بانکهای سهامی آلمان که سرمایه آنها به بیش از یک میلیون مارک بالغ میشد عبارت بود از ۷ میلیارد مارک. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹,۸ میلیارد رسید. بدینطریق در عرض ۵ سال این مبلغ ۴۰ درصد افزایش می یابد و ضمناً از این افزایش ۲,۸ میلیاردی ۲,۷۵ میلیارد به ۵۷ بانکی میرسد که سرمایه آنها متجاوز از ۱۰ میلیون مارک است. این سپرده ها به ترتیب ذیل بین بانکهای بزرگ و کوچک تقسیم میشد (۳۵*).

چند درصد کلیه سپرده ها

در نه بانک بزرگ برلن	در بقیه ۴۸ بانک با سرمایه بیش از ده میلیون مارک	در ۱۱۵ بانک با سرمایه از یک الی ده میلیون (کمتر از یک میلیون)	در بانکهای کوچک با سرمایه (کمتر از یک میلیون)
۴۷	۳۲,۵	۱۶,۵	۴
۱۹۰۷/۸			
۴۹	۳۶	۱۲	۳
۱۹۱۲/۳			

بانکهای بزرگی که ۹ بانک از آنها به تنهایی تقریباً نیمی از سپرده ها را در دست خود متمرکز ساخته اند، بانکهای کوچک را از میدان بدر کرده اند. ولی اینجا هنوز نکات بسیاری در نظر گرفته نشده است - مثلاً تبدیل یکسلسله از بانکهای کوچک به شعبات واقعی بانکهای بزرگ و غیره که در پائین از آن صحبت خواهد شد.

در پایان سال ۱۹۱۳ مطابق حسابی که شولتسه گورنیتس کرده بود، وجوه سپرده شده به ۹ بانک بزرگ برلن عبارت بود از ۵,۱ میلیارد مارک از مبلغ کل تقریباً ده میلیارد مارک. همین نویسندگان علاوه بر سپرده ها تمام سرمایه بانکی را نیز در نظر گرفته می نویسند: «در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن باتفاق بانکهای که به آنها ملحق شده بودند، ۱۱,۳ میلیارد مارک یعنی قریب ۸۳ درصد تمام سرمایه بانکی آلمان را در اختیار داشتند. «بانک آلمان» ("Deutsche Bank") که باتفاق بانکهای که به آن ملحق شده اند قریب سه میلیارد مارک در اختیار دارد، در ردیف اداره راه آهن های دولتی پروس - بزرگترین مرکز تجمع سرمایه اروپا بوده و در عین حال به انتها درجه فاقد تمرکز است» (۳۶*).

ما روی اشاره به بانکهای «ملحق شده» تکیه کردیم، زیرا این نکته یکی از مهمترین خصوصیات ممیزه تمرکز نوین سرمایه داری مربوط میشود. بنگاههای بزرگ و بخصوص بانکها، نه تنها بنگاهها و بانکهای کوچک را مستقیماً می بلعند، بلکه علاوه بر آن از طریق «اشتراک» در سرمایه آنها و نیز از طریق خرید یا مبادله سهام و از طریق سیستم وام دادن و غیره و غیره آنها را بخود «ملحق میسازند» و به تبعیت خود در می آورند و ضمیمه گروه «خود» یا باصطلاح فنی ضمیمه «کنسرن» خود مینمایند. پروفیسور لیفمان یک «اثر» قطور پانصد صفحه ای را به توصیف «انجمن های اشتراک کننده و اعتبار دهنده» (۳۷*) کنونی اختصاصی داده است که متأسفانه در آن استدلالهای «تئوریک» کم ارزشی را به مدارکی که اغلب حلاجی نشده و خام است اضافه مینماید. و اما این نکته که این سیستم «اشتراک» از لحاظ تمرکز به چه نتیجه ای منتج میگردد - موضوعیست که بهتر از همه در کتاب یکی از «رجال» بانکی موسوم به ریسر که به بانکهای بزرگ آلمان اختصاص دارد نشان داده شده است. ولی قبل از اینکه به بررسی مدارک او پردازیم، نمونه مشخصی از سیستم «اشتراک» را نقل مینمائیم.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگترین - و شاید هم مطلقاً بزرگترین - گروه بانکهای بزرگ است. برای پیدا کردن رشته های عمده ای که تمام بانکهای این گروه را بیکدیگر مربوط

میسازد، باید «اشتراک» درجه اول و دوم و سوم یا بعبارت دیگر وابستگی درجه اول و دوم و سوم را تشخیص داد. (وابستگی بانکهای کوچکتر به «بانک آلمان») در اینصورت به نتیجه زیر میرسیم (۳۸*):

وابستگی	وابستگی	وابستگی		
درجه ۱	درجه ۲	درجه ۳		
در ۱۷	از این	از این	«بانک	بطور
بانک	بانکها ۹	بانکها ۴	آلمان»	همیشگی
	بانک در	بانک در	در این	
	بانک ۳۴	بانک ۷	بانکها	
			اشتراک	برای مدت
در ۵ بانک	—	—	دارد:	نامعلوم
«۸»	«۵ در ۱۴»	«۲ در ۲»	گاه بگاه	

جمعاً... در ۳۰ بانک؛ از آن جمله ۱۴ در ۴۸؛ از آن میان ۶ در ۹

در بین ۸ بانک دارای «وابستگی درجه اول» که «گاه گاه» وابسته به «بانک آلمان» هستند ۳ بانک خارجی وجود دارد: یک بانک اتریشی («اتحادیه بانکهای» وین — "Bankverein") و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). رویهمرفته در گروه «بانک آلمان»، بطور مستقیم و غیرمستقیم و یکجا و بطور جزئی، ۸۷ بانک اشتراک دارد و مبلغ کل سرمایه خودی و سرمایه های غیري که در اختیار این گروه هست به ۲ تا ۳ میلیارد مارک بالغ میشود.

واضحست بانکی که در رأس چنین گروهی قرار دارد و با عده قلیلی از بانکهای دیگری که چندان دست کمی از آن ندارند بمنظور اجرای معاملات بسیار بزرگ و پر سود، از قبیل قرضه های دولتی، وارد سازش میشود — دیگر نقش «میانجی» نداشته و به اتحادیه مشتى از صاحبان انحصار مبدل شده است.

اینکه معاملات بانکهای آلمان همانا در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم با چه سرعتی تمرکز می یافت از پیکره های زیرینی که ریسر نقل کرده و ما آنها را بطور خلاصه ذکر مینمائیم، دیده میشود:

شعب و سازمانهای شش بانک بزرگ برلن

سال	صندوق		
	شعب موجوده	پذیرش سپرده ها و شعب صرافی	اشتراک دائمی در بانکهای سهامی آلمان
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳

می بینیم که چگونه شبکه متراکمی از کانالها بسرعت توسعه می یابد و سراسر کشور را فرا میگیرد، تمام سرمایه ها و درآمدهای پولی را متمرکز مینماید، هزارها اقتصاد پراکنده را به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه داری در سراسر کشور و سپس به یک اقتصاد واحد سرمایه داری در سراسر جهان مبدل میسازد. آن «فقدان تمرکزی» که شولتسه گورنیتس در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل کردیم بنام علم اقتصاد بورژوازی ایام ما از آن صحبت میکند، عملاً عبارت از اینستکه تعداد روزافزونی از واحدهای اقتصادی که سابقاً دارای «استقلال» نسبی بوده و یا عبارت صحیحتر در یک محل محدود بودند _ تابع یک مرکز واحد میگردند، اینموضوع در ماهیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت غول های انحصاریست.

در کشورهای کهنسالتر سرمایه داری این «شبکه بانکی» از اینهم متراکم تر است. در انگلستان، باضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، تعداد شعب کلیه بانکها به ۷۱۵۱ بالغ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۴۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰ و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانکهای Societe و Comptoir, Notional و Credit Lyonnais

Generale(*39) دامنه معاملات و شبکه شعب خود را به ترتیب ذیل توسعه میدادند:(۴۰*)

میزان سرمایه ها		تعداد شعب و صندوق ها		
خصوصی	غیر	در پاریس	در شهرستانها	جمعاً
(برحسب میلیون فرانک)				
۴۲۷	۲۰۰	۶۴	۱۷	۴۷
۱۲۴۵	۲۶۵	۲۵۸	۶۶	۱۹۲
۴۳۶۳	۸۸۷	۱۲۲۹	۱۹۶	۱۰۳۳

ریسر برای توصیف «روابط» بانکهای بزرگ کنونی ارقامی را در باره تعداد نامه های رسیده و فرستاده «شرکت خرید بروات» ("Disconto. Gesellschaft"), که یکی از بزرگترین بانکهای آلمان و جهان است (سرمایه آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک میرسید) ذکر مینماید:

تعداد نامه ها	
رسیده	فرستاده
۶۱۳۵	۶۲۹۲
۸۵۸۰۰	۸۷۵۱۳
۵۳۳۱۰۲	۶۲۶۰۴۳

تعداد حسابهای «بانک استقراضی لیون»، که یکی از بانکهای بزرگ پاریس است از ۲۸۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ میرسد(۴۱*).

این ارقام ساده شاید واضحتر از استدلالهای طولانی نشان بدهد چگونه با تمرکز سرمایه و رشد معاملات بانکها در اهمیت آنها تغییرات اساسی روی میدهد و از سرمایه داران منفرد و پراکنده یک سرمایه دار کلکتیو بوجود می آید. هنگامیکه بانک برای چند سرمایه دار حساب جاری نگاه میدارد گوئی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام میدهد. ولی هنگامیکه این معاملات توسعه می پذیرد و دامنه عظیمی بخود میگیرد آنوقت مشتری صاحب انحصار، معاملات بازرگانی و صنعتی تمام جامعه سرمایه داری را تابع خود مینمایند، و امکان مییابند از طریق ارتباط های بانکی و حسابهای جاری و سایر معاملات مالی - ابتدا از چگونگی امور سرمایه داران گوناگون دقیقاً باخبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار

دهند و از طریق توسعه یا تحدید اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آنها اعمال نفوذ نمایند و بالاخره سرنوشت آنها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آنها را معین کنند و آنها را از سرمایه محروم سازند و یا اینکه به آنها امکان دهند سریعاً و بمیزان هنگفتی بر کمیت سرمایه خود بیفزایند و غیره و غیره.

ما هم اکنون متذکر شدیم که «شرکت خرید بروات» در برلن سرمایه اش به ۳۰۰ میلیون مارک میرسد. این افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» یکی از فصول مبارزه ای بود که برای احراز سیادت، بین دو بانک از بزرگترین بانکهای برلن یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» روی داد. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه کار بود و سرمایه اش جمعاً به ۱۵ میلیون میرسید ولی سرمایه دومی به ۳۰ میلیون بالغ میگردد. در سال ۱۹۰۸ سرمایه اولی به ۲۰۰ میلیون بالغ بود و سرمایه دومی به ۱۷۰ میلیون. در سال ۱۹۱۴ اولی سرمایه خود را به ۲۵۰ میلیون و دومی از طریق درهم آمیختن با بانک بزرگ درجه اول دیگر یعنی «بانک متحده شافهائوزن» سرمایه اش را به ۳۰۰ میلیون ارتقاء داد. بدیهیست این مبارزه که هدف آن احراز سیادت است، با «سازشائی» بین این دو بانک نیز توأم است که همواره افزونتر و محکمتر میگردد. اینک به بینیم این سیر تکامل چه نتیجه گیریهای را به کارشناسان امور بانکی که به مسائل اقتصادی کاملاً از نقطه نظر معتدل ترین و محتاط ترین رفرمیسم بورژوائی می نگرند - تحمیل می نماید:

مجله آلمانی «بانک» در خصوص افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» و رسیدن آن به مبلغ ۳۰۰ میلیون چنین نوشته است: «بانکهای دیگر هم همین راه را خواهند پیمود و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ امور اقتصادی آلمان را میگردانند به مرور زمان ۵۰ یا ۲۵ و یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نباید انتظار داشت که جنبش نوینی که در راه تمرکز به پیش میرود تنها به امور بانکی محدود گردد. ارتباط نزدیکی که بین بانکهای گوناگون وجود دارد سندیکاهای کارخانه دارانی را نیز که تحت حمایت این بانکها هستند طبیعتاً بیکدیگر نزدیک خواهد نمود... در یکی از روزها هنگامیکه از خواب برمیخیزیم فقط یک عده ترست در برابر چشمان حیرت زده خود خواهیم دید و با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی مواجه خواهیم شد. معهداً ما اصولاً، جز اینکه پدیده هائیرا در سیر تکامل خود که سهام فقط اندکی آنها تسریع نموده است آزاد گذارده ایم موجب دیگری برای سرزنش خود نداریم» (۴۲*).

این نمونه ای از عجز و زبونی نشریه نگاری بورژوازیست که علم بورژوازی تنها فرقی که با

آن دارد اینستکه دارای صداقت کمتریست و میکوشد ماهیت قضیه را پرده پوشی نماید و به کمک درختان جنگل را پنهان دارد. «حیرت» از عواقب تمرکز، «سرزنش» دولت آلمان سرمایه داری یا «جامعه» سرمایه داری (از طرف «ما»)، ترس از «تسریع» تمرکز در اثر جریان انداختن سهام – به همانگونه که چیرشکی نام یک آلمانی کارشناس «در امور کارتل» از ترسهای آمریکائی میترسد و کارتلهای آلمانی را باین علت که گویا «مانند ترستها تا این حد سیر پیشرفت فنی و اقتصادی را تسریع نمی نمایند» (۴۳*) بر آنها «ترجیح میدهد» – مگر اینها همه دال بر عجز و زبونی نیست؟

ولی واقعیات همچنان واقعیات باقی میمانند. در آلمان ترست نیست و «فقط» کارتل وجود دارد، ولی اداره امور آن در دست سلاطین سرمایه است که عده آنها از ۳۰۰ نفر تجاوز نمیکند. و این تعداد هم دائماً رو به کاهش میرود. بانک ها در هر حالت و در همه کشورهای سرمایه داری و اعم از هرگونه اختلاف شکلی در قوانین بانکی، – سیر تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تشدید کرده و آنرا تسریع مینمایند.

مارکس نیم قرن پیش از این در «کاپیتال» نوشت: «بانکها در یک مقیاس اجتماعی شکل – ولی فقط شکل – حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسائل تولید را بوجود می آورند» (رجوع شود به ترجمه روسی، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۱۴۴). پیکره هائی که ما در باره رشد سرمایه بانکی و افزایش تعداد دفاتر و شعب بانکهای کلان و حسابها و غیره آنها نقل نمودیم این «حسابداری عمومی» تمام طبقه سرمایه داران را بطور مشخصی به ما نشان میدهد. ضمناً اینموضوع تنها منحصر به سرمایه داران هم نیست، زیرا بانکها ولو بطور موقت هم شده هرگونه درآمد پولی را، اعم از درآمد صاحبکاران کوچک و کارمندان و قشر ناچیز فوقانی کارگران، جمع آوری مینمایند. «توزیع عمومی وسائل تولید» – از لحاظ جنبه صوری قضیه این نتیجه ایست که از رشد بانکهای کنونی حاصل میشود، همان بانکهای که از بین آنها ۳ تا ۶ بانک کلان در فرانسه و شش تا هشت بانک از این نوع در آلمان میلیاردها در اختیار خود دارند. ولی این توزیع وسائل تولید از لحاظ مضمون خود بهیچوجه «عمومی» نبوده، بلکه خصوصی است یعنی با منافع سرمایه بزرگ – و در درجه اول با منافع بزرگترین سرمایه ها یعنی سرمایه انحصاری – مطابقت دارد و این سرمایه در شرایطی عمل میکنند که توده اهالی در گرسنگی بسر می برد و کشاورزی در تمام سیر تکامل خود بطور یأس آوری از سیر تکامل صنایع عقب مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته های دیگر صنایع باج میستانند.

در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه داری، صندوقهای پس انداز و مؤسسات پستی که بیشتر «فاقد تمرکز» هستند یعنی عده بیشتری از مناطق و تعداد زیادتری از نقاط دور افتاده و محافل وسیعتری از اهالی را در دایره نفوذ خود دارند - با بانکها شروع به رقابت مینمایند. اینک ارقامی چند که یک کمیسیون امریکائی در باره رشد نسبی سپرده ها در بانکها و صندوقهای پس انداز جمع آوری نموده است: (۴۴*)

سپرده ها (برحسب میلیارد مارک)

انگلیس	انگلیس	فرانسه	فرانسه	آلمان	آلمان	آلمان
در بانکها	در صندوقهای پس انداز	در بانکها	در صندوقهای پس انداز	در بانکها	در شرکتها	در صندوقهای پس انداز
۱۸۸۰	۸,۴	۱,۶	?	۰,۹	۰,۵	۰,۴
۱۸۸۸	۱۲,۴	۲,۰	۱,۵	۲,۱	۱,۱	۰,۴
۱۹۰۸	۲۳,۲	۴,۲	۳,۷	۴,۲	۷,۱	۲,۲

نظر باینکه صندوقهای پس انداز در مقابل سپرده ها از ۴ تا ۴ و یک چهارم درصد نزول می پردازند، لذا مجبورند برای سرمایه خود محل «پر درآمدی» جستجو نمایند و به معاملاتی از قبیل خرید و فروش سفته و رهن اموال غیر منقول و غیره دست بزنند. مرزهای بین بانکها و صندوقهای پس انداز «روز بروز بیشتر زوده میشود». مثلاً اطاقهای بازرگانی در بوخوم و ارفورت طلب میکنند به صندوقهای پس انداز «قدغن شود» از معاملاتی که «صرفاً» مربوط به بانکهاست، نظیر خرید سفته، خودداری ورزند و نیز طلب میکنند فعالیت «بانکی» مؤسسات پستی محدود گردد (۴۵*). گوئی آس های بانکی در هراسند که مبادا از جانبی که انتظار ندارند انحصار دولتی بطور نامشهودی بپای آنها به پیچند. ولی بدیهیست این هراس آنها از حدود رقابت بین دو نفر باصطلاح پشت میز نشین یک دفتر اداری خارج نیست. زیرا از یک طرف سرمایه های چند میلیاردی صندوقهای پس انداز در ماهیت امر عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از طرف دیگر انحصار دولتی در جامعه سرمایه داری فقط وسیله ایست برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا بهمان رشته صنعت که در شرف ورشکستگی هستند.

یکی از مظاهر تبدیل سرمایه داری سابق، که رقابت آزاد در آن حکمفرما بود، به سرمایه داری نوین که انحصار در آن حکمفرماست عبارتست از کاهش اهمیت بورس ها. مجله «بانک» مینویسد: «بورس که سابقاً یعنی زمانیکه بانکها هنوز نمیتوانستند قسمت اعظمی از اوراق بهاداری را که منتشر نموده بودند بین مشتریان خود پخش کنند میانجی ضروری مبادله بود اکنون مدتهاست این جنبه خود را از دست داده است» (۴۶*).

«هر بانکی بورس است». این از کلمات قصار عصر کنونی است که هر قدر بانک بزرگتر باشد و هر قدر امر تمرکز در امور بانکی با موفقیت بیشتری روبرو شود بهمان نسبت بیشتر صادق میگردد» (۴۷*): «اگر در سابق یعنی سالهای هفتاد، بورس با زیاده رویهای دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی») است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ و به افتضاحات گروندر (۱۸۵) و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، در عوض اکنون دیگر بانکها و صنایع میتوانند خود «مستقلاً کارها را اداره نمایند». سیادت بانکهای بزرگ ما بر بورس... چیزی نیست جز مظهر دولت صنعتی کاملاً متشکل آلمان. اگر بدینطریق میدان عمل قوانین خودکار اقتصادی محدود میگردد و تنظیم آگاهانه امور از طریق بانکها دامنه فوق العاده وسیعی بخود میگیرد - در عوض مسئولیت عده معدود رهبری کنندگان نیز از لحاظ اقتصادی ملی بمیزان عظیمی افزایش می پذیرد» - اینها مطالبی است که شولتسه گورنیتس پرفسور آلمانی مینویسد (۴۸*): نامبرده که مدافع آتشین امپریالیسم آلمان و در بین امپریالیستهای تمام کشورها بسیار متنفذ است میکوشد یک نکته «بی اهمیت» یعنی اینموضوع را که «تنظیم آگاهانه امور» از طریق بانکها عبارتست از چپاول مردم بدست مشتی صاحبان انحصارات «کاملاً متشکل» - پرده پوشی نماید. زیرا وظیفه پرفسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام نیرنگ ها و افشای کلیه دوز و کلکهای صاحبان انحصارات بانکی نیست بلکه آرایش آنهاست.

بهمینگونه نیز، ریسر که اقتصاددانی از اینهم متنفذتر و از «رجال» بانکی است، با استعمال عباراتی عاری از مضمون گریبان خود را از چنگ واقعیاتی که انکار آنها غیرممکن است رها میسازد. او میگوید: «بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و گردش اوراق بهادار ضرورت مسلم دارد بطور روزافزونی از دست میدهد. این خاصیت عبارت از اینستکه بورس علاوه بر دقیقترین آلت سنجش بودن برای زندگی اقتصادی نیز که جریان آن از خلال بورس میگذرد تنظیم کننده تقریباً خود کاری باشد» (۴۹*).

بعبارت دیگر: سرمایه داری سابق یعنی سرمایه داری دوران رقابت آزاد باتفاق تنظیم

کننده‌ای که وجودش برای آن ضرورت مسلم دارد یعنی باتفاق بورس از این دیار رخت بر می‌بندد. جای آنرا سرمایه داری نوین می‌گیرد که علائم آشکار پدیده‌ای انتقالی و مخلوطی از رقابت آزاد و انحصار را در بر دارد. بطور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه داری نوین «انتقال» به چه چیز است، ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال بیم دارند.

«سی سال پیش کارفرمایانی که آزادانه امکان رقابت داشتند نه دهم تمام کارهای اقتصادی را که به حیطة کار جسمانی «کارگران» تعلق نداشت انجام میدادند. در حال حاضر کارمندان دولت نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام میدهند. امور بانکی در این سیر تکامل نقش درجه اول را بازی میکند (۵۰*%). این اعتراف شولتسه گورنیتس باز و باز باین مسئله برخورد میکند که سرمایه داری نوین یعنی سرمایه داری در مرحله امپریالیستی خود انتقال به چه چیز است.

در بین عده قلیلی از بانکهای که به حکم پروسه تمرکز در رأس تمام اقتصاد سرمایه داری باقی میمانند، طبیعتاً تمایل به سازش انحصار طلبانه و تشکیل ترست بانکها بیش از پیش مشهود بوده و شدت می‌یابد. تعداد بانکهای که در آمریکا بر سرمایه داری بالغ بر یازده میلیارد مارک تسلط دارند نه بانک نبوده، بلکه دو بانک کلان است که به میلیارد رکفلر و میلیارد مرگان تعلق دارند (۵۱*%). در آلمان بلعیده شدن «بانک متحد شافهائوزن» بتوسط «شرکت خرید بروات» که ما فوقاً متذکر شدیم موجب گردید که «روزنامه فرانکفورت» که از منافع بورس دفاع مینماید موضوع را اینطور ارزیابی نماید:

«به موازات رشد تمرکز بانکها عده مؤسساتی که بطور کلی برای دریافت اعتبار میتوان به آنها مراجعه نمود محدود میگردد و در نتیجه بر میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه های معدود بانکی افزوده میشود وجود ارتباط نزدیک بین صنایع و جهان فینانسیست ها، آزادی عمل شرکت های صنعتی را که به سرمایه بانکی نیازمندند محدود میکند. بدینجهت صنایع بزرگ به ترستیفیکاسیون بانکها (یعنی متحد شدن یا تبدیل آنها به ترست) که بطور روزافزونی تشدید میگردد با احساسات مختلفی می‌نگرند؛ در حقیقت هم تاکنون بکرات نمودارهایی از سازش های معینی بین بعضی از کنسرنهای بانکهای بزرگ مشاهده شده است. این سازشها به محدود شدن رقابت منجر میگردد» (۵۲*%).

باز هم آخرین کلامی که ما در سیر تکامل امور بانکی به آن برخورد مینمائیم - انحصار است.

و اما در مورد ارتباط نزدیک بین بانکها و صنایع باید گفت که همانا در این رشته آنچه تقریباً آشکارتر از همه متظاهر میگردد نقش نوین بانکهاست. وقتی بانک، سفته کارفرمای معینی را قبول مینماید، برای وی حساب جاری باز میکند و غیره و غیره، این معاملات، چنانچه بطور جداگانه در نظر گرفته شود، ذره ای هم از استقلال این کارفرما نمیکاهد و بانک هم از دایره نقش ساده میانجیگری خود گامی فراتر نمی نهد. ولی وقتی این معاملات افزایش می پذیرد و قوت میگیرد، وقتی بانک سرمایه های عظیمی را در دست خود «جمع مینماید»، وقتی بانک با نگاهداشتن حساب جاری بنگاه معینی امکان می یابد (و این امکان در حقیقت هم وجود دارد) بطور روز افزون و هر چه کاملتری از جزئیات اوضاع اقتصادی مشتری خود مطلع گردد. آنوقت در نتیجه این امر سرمایه دار صاحب کارخانه بیش از پیش نسبت به بانک در وابستگی کامل قرار میگیرد.

در عین حال بین بانکها و بنگاههای کلان صنایع و بازرگانی، عمل باصطلاح اتحاد شخصی توسعه می پذیرد و این دو بوسیله بچنگ آوردن سهام و بوسیله شرکت رؤسای بانک ها در شوراهای نظارت (هیئتهای مدیره) بنگاههای صنعتی و بازرگانی و بالعکس، با هم یکی میشوند. ایدلس اقتصاددان آلمانی مفصل ترین مدارک را در باره این نوع تمرکز سرمایه ها و بنگاهها جمع آوری نموده است. شش بانک کلان برلن از طریق رؤسای خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضاء هیئت مدیره خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت _ یا دو عضو از هر شورای نظارت و یا ریاست این شوراها متعلق به آنها بود. در بین این شرکتهای بازرگانی و صنعتی ما با متنوع ترین رشته های صنایع و همچنین با شرکتهای بیمه، طرق وشوارع، رستورانها، تاترها و صنایع تولید ابزار هنری و غیره برخورد میکنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه دار کلان وجود داشت که رئیس بنگاه کروپ و رئیس شرکت عظیم کشتی رانی (*53) "Hapag" (Hamburg- Amerika) و غیره و غیره جزو آنها بودند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و برگهای وام برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود اشتراک داشت(۵۴*).

«اتحاد شخصی» بانکها با صنایع بوسیله «اتحاد شخصی» فلان یا بهمان شرکت با دولت تکمیل میگردد. ایدلس می نویسد: «عضویت در شوراهای نظارت داوطلبانه به اشخاص دارای اسم و رسم و نیز به کارمندان عالیرتبه سابق که در صورت تماس با مقامات دولتی قادرند تسهیلات (!!) زیادی فراهم نمایند واگذار میشود»... «در شورای نظارت بانک بزرگ معمولاً با

نماینده مجلس یا عضو شهرداری برلن میتوان برخورد نمود».

بنابراین بوجود آمدن و باصطلاح قوام یافتن انحصارهای بزرگ سرمایه داری با تمام سرعت از تمام راههای «طبیعی» و «مافوق طبیعی» به پیش می‌رود. بین چند صد پادشاه مالی جامعه کنونی سرمایه داری بطور منظم تقسیم کار معینی انجام می‌گیرد:

«مرادف با این توسعه حیطه فعالیت عده ای کارخانه دار بزرگ» (که در هیئت های مدیره بانکها و غیره شرکت دارند) «و با واگذاری فقط یک منطقه صنعتی معین در اختیار هر یک از رؤسای بانک در هر شهرستان، تخصص مدیران بانکهای بزرگ بمیزان معینی ترقی میکند. این نوع تخصص بطور کلی فقط در صورت بزرگ بودن مؤسسه بانکی و بخصوص وسعت دامنه ارتباط های صنعتی آن امکان پذیر است. این تقسیم کار از دو جهت انجام می‌گیرد: از یک طرف تماس با صنایع من حیث المجموع بیکی از رؤسا بر حسب تخصصی که دارد واگذار میشود، از طرف دیگر هر رئیسی نظارت در امور بنگاههای مختلف یا گروهی از بنگاههایی را که از لحاظ حرفه یا منافع با یکدیگر نزدیکند، بر عهده می‌گیرد»...

(سرمایه داری دیگر بحدی رشد کرده است که میتواند در امور بنگاههای مختلف نظارت متشکلی داشته باشد) ... «یکی تخصصش مربوط به صنایع آلمان و گاهی حتی فقط مربوط به صنایع آلمان غربیست (آلمان غربی صنعتی ترین قسمتهای آلمانست)، «دیگری تخصصش در رشته ارتباط با دولتها و صنایع خارجی و اطلاع از شخصیت کارخانه داران و غیره و در رشته امور مربوط به بورس و غیره است. علاوه بر این چه بسا به هر یک از رؤسای بانکها مأموریت اداره منطقه مخصوص و یا رشته مخصوصی از صنایع واگذار میشود. یکی بطور عمده در شوراهاى نظارت شرکتهای برق کار میکند، دیگری در فابریکهای شیمیائی، آبجوسازی و یا کارخانه قند و سومی در عده کمی از بنگاههای منفرد و در عین حال در شورای نظارت شرکتهای بیمه کار میکند... خلاصه شکی نیست که در بانکهای بزرگ به نسبتی که دامنه معاملات وسعت می پذیرد و تنوع آنها بیشتر میشود، تقسیم کار بین مدیران آنها نیز بیشتر میگردد - به اینمنظور (و برای حصول این نتیجه) که بتوان کار مدیران را از معاملات باصطلاح صرفاً بانکی کمی بالاتر برد، بر توانائی آنها بهنگام قضاوت در امور افزود، نکته سنجی آنها را در مسائل عمومی مربوط به صنعت و نیز در مسائل تخصصی مربوط به رشته های جداگانه صنعت بیشتر کرد و برای فعالیت در منطقه نفوذ صنعتی بانک حاضرشان نمود. این سیستم بانکها ضمناً از این راه که بانکها میکوشند در شوراهاى نظارت خود اشخاصی را که با صنایع بخوبی آشنا هستند و نیز کارفرمایان و کارمندان عالیرتبه سابق و

بخصوص کارمندان ادارات راه آهن و معادن و غیره را انتخاب نمایند - تکمیل میگردد» (۵۵*).

در بانکهای فرانسه نیز ما با اندکی اختلاف شکل، سازمانهایی از همین نوع مشاهده میکنیم. مثلاً یکی از سه بانک کلان فرانسه یعنی «بانک استقراضی لیون» شعبه مخصوصی بنام «شعبه جمع آوری اطلاعات مالی» (service des etudes financieres) دائر نموده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، کارشناس آمار، اقتصاددان، حقوق دان و غیره بطور دائمی کار میکنند. هزینه نگاهداری این شعبه در سال بالغ بر ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه بنوبه خود به هشت دائره تقسیم شده است: یکی اطلاعات مخصوص به بنگاههای صنعتی را جمع آوری میکند، دیگری به بررسی آمار عمومی مشغولست، سومی امور مربوط به شرکتهای راه آهن و کشتی رانی را مطالعه مینماید، چهارمی در اطراف اوراق بهادار و پنجمی در باره گزارشهای مالی تحقیق مینماید و قس علیهذا (۵۶*).

نتیجه ایکه حاصل میشود از یکطرف آمیختگی روزافزون یا به اصطلاح ن. ای. بوخارین، که اصطلاح به موردیست، جوش خوردن سرمایه های بانکی و صنعتی است و از طرف دیگر رشد بانکها و تبدیل آنها به مؤسساتیست که در حقیقت «جنبه اونیورسال» دارند. در مورد این مسئله ما ذکر اصطلاحات دقیق ایدلس یعنی نویسنده ایرا که در این قضیه بهتر از هر کس مطالعه کرده است - ضروری میدانیم:

«با بررسی ارتباطات صنعتی من حیث المجموع ما باین نتیجه میرسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار میکنند جنبه اونیورسال دارند. برخلاف شکلهای دیگر بانکها و برخلاف خواستهایی که گاهی در مطبوعات مطرح میگردد و طلب میشود که بانکها باید در رشته معینی از امور یا بخش معینی از صنایع تخصص حاصل نمایند تا دچار تزلزل نگردند - بانکهای بزرگ میکوشند ارتباطات خود را با بنگاههای صنعتی - از لحاظ محل و نوع تولید حتی المقدور متنوع تر سازند و آن ناموزونیهای را که در توزیع سرمایه بین مناطق مختلف و یا رشته های گوناگون صنایع وجود دارد و ریشه آن در تاریخ تأسیس بنگاههای مختلف نهفته است - برطرف سازند». «یک تمایل عبارت از اینستکه ارتباط با صنایع به یک پدیده عمومی مبدل شود، و تمایل دیگر اینستکه این ارتباط محکمتر و شدیدتر گردد؛ این دو تمایل در شش بانک بزرگ بطور ناقص ولی بمیزان قابل ملاحظه و بطور یکسانی عملی شده است».

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از «تروریسم» بانکها شکایت میکنند. و تعجب آور نیست

که این قبیل شکایات وقتی میشود که بانکهای بزرگ آنطور که مثال زیرین نشان میدهد «فرمانروائی میکنند». در تاریخ نوزدهم نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانکها د برلن (نام چهار بانک کلان با حرف د آغاز میشود) به هیئت مدیره سندیکای سیمان شمال باختری و مرکز آلمان نامه ای بشرح زیر تسلیم نمود: «از اطلاعیکه شما روز ۱۸ ماه جاری در روزنامه فلان منتشر کرده اید، معلوم میشود ما باید اینموضوع را ممکن بدانیم که در جلسه عمومی سندیکای شما که قرار است سی ام ماه جاری تشکیل گردد، تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که ممکنست در بنگاه شما تغییراتی را که برای ما قابل پذیرفتن نیست موجب گردد. بدینجهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما از آن استفاده میکردید قطع نمائیم... ولی اگر در این جلسه عمومی تصمیماتی که برای ما غیر قابل پذیرفتن است اتخاذ نگردد و بما در این مورد از لحاظ آتیه تضمینات لازمه داده شود، آنگاه حاضر خواهیم بود در باره صدور اعتبار جدیدی برای شما داخل مذاکره شویم» (۵۷*).

در حقیقت اینها همان شکایاتیست که سرمایه کوچک از فشار سرمایه بزرگ دارد، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکای تمام و کمال را در ردیف «کوچک ها» می بینیم! مبارزه قدیمی سرمایه کوچک و بزرگ در مرحله جدید و بمراتب بالاتری تجدید میشود. واضحست که بنگاههای میلیاردری بانکهای بزرگ، ترقیات فنی را نیز میتوانند با وسائلی که بهیچوجه با وسائل سابق قابل قیاس نیست بجلو سوق دهند. مثلاً بانکها شرکتهای خاصی را برای پژوهش های فنی تشکیل میدهند که از نتایج آنها البته فقط بنگاههای صنعتی «دوست» استفاده میکنند. از این قبیل است «شرکت مأمور بررسی مسائل مربوط به راه آهنهای برقی» و «دفتر مرکزی پژوهشهای علمی و فنی» و غیره.

خود مدیران بانکهای بزرگ نیز نمیتوانند به این نکته پی نبرند که یک نوع شرایط جدیدی در اقتصاد ملی بوجود می آید، ولی آنها در برابر این شرایط ناتوانند:

ایدلس مینویسد: «کسانیکه در جریان سالهای اخیر در تغییر و تبدیل مقامهای ریاست و عضویت شوراهای نظارت بانکهای بزرگ دقت کرده باشند، ممکن نیست متوجه این موضوع نشده باشند که چگونه این مقامات بتدریج بدست افرادی میافتد که دخالت فعال در تکامل عمومی صنایع را وظیفه ضروری و بیش از پیش مبرم بانکهای بزرگ میشمارند و ضمناً بین این افراد و رؤسای سابق بانکها از اینجا اختلافاتی در زمینه کار که اغلب نظرهای شخصی در آن دخالت دارد بروز مینماید. مطلب اصلی در اینجا اینست که آیا بانکها که مؤسسات اعتبار دهنده هستند از این دخالت بانکها در پروسه صنعتی تولید آسیب نمی بینند و آیا

این کار که هیچ وجه مشترکی با میانجیگری در واگذاری اعتبار ندارد و بانک را به حیثه ای میکشاند که در نتیجه بیش از پیش تابع سیادت کور کورانه بازار صنایع میگردد پرنسیپ‌های معتبر را خدشه دار نمیسازد و سودهای مطمئن را از بین نمی برد. اینها مطالبیست که عده زیادی از مدیران سابق بانکها اظهار میدارند و حال آنکه اکثریت مدیران جوان برآنند که ضرورت دخالت فعال در کارهای مربوط به صنعت نظیر همان ضرورتیست که بانکهای بزرگ و بنگاههای بانکی صنعتی نوین را بموازات صنایع بزرگ کنونی بوجود آورده است. تنها نکته‌ای که هر دو طرف در آن با یکدیگر توافق دارند اینستکه برای کار جدید بانکهای بزرگ نه پرنسیپهای استواری وجود دارد و نه هدف مشخص» (۵۸*).

سرمایه داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه داری نوین عبارتست از انتقال به چیزی. جستجوی «پرنسیپ های استوار و هدف مشخص» برای «آشتی دادن» انحصار با رقابت آزاد، البته، کاریست بیهوده. اعترافات پراتیسین ها بهیچوجه با مدیحه سرائیهای مبتذلی که بتوسط مدافعین آتشین سرمایه داری از قبیل شولتسه گورنیتس، لیفمان و «تئوریسین هائی» نظیر آنها در باره محسنات سرمایه داری «متشکل» میشود، شباهتی ندارد.

در مورد این مسئله مهم که تثبیت قطعی «کار جدید» بانکهای بزرگ به چه زمانی مربوط میشود ما جواب نسبتاً دقیق را از ایدلس می شنویم:

«مشکل بتوان گفت ارتباط بین بنگاههای صنعتی با مضمون جدید و شکلهای جدید و ارگان های جدید آنها یعنی: بانکهای بزرگ که دارای سازمانی در عین حال هم متمرکز و هم غیر متمرکزند - بمثابه یک پدیده مشخص اقتصاد ملی - قبل از سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ برقرار شده باشد؛ از لحاظ معینی حتی میتوان این نقطه مبداء را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن، بنگاههاییکه برای اولین بار بخاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانکها، شکل جدید سازمان غیر متمرکز را وضع کردند - به مقیاس وسیعی با یکدیگر «درآمیختند». این نقطه مبداء را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که پروسه تمرکز را هم در صنایع و هم در امور بانکی بمیزان بس عظیمی تسریع نمود و این پروسه را تحکیم کرد و برای اولین بار تماس با صنایع را به انحصار واقعی بانکهای بزرگ تبدیل نمود و این تماس را بطور قابل ملاحظه ای نزدیک تر و شدیدتر کرد» (۵۹*).

بنابراین قرن بیستم نقطه تحولی است که در آن سرمایه داری قدیم به سرمایه داری نوین و سیادت سرمایه بطور کلی به سیادت سرمایه مالی تبدیل میشود.

۳. سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی

هیلفردینگ مینویسد: «بخش روز افزونی از سرمایه صنعتی به کارخانه دارانی که آنرا بکار می برند متعلق نیست. آنها فقط از طریق بانک، سرمایه بدست می آورند و بانک نسبت به آنان در حکم نماینده صاحبان این سرمایه است. از طرف دیگر بانک هم مجبور است بخش روزافزونی از سرمایه های خود را در صنایع جایگیر سازد. در نتیجه این امر بانک به نسبت روز افزونی جنبه سرمایه دار صنعتی را بخود میگیرد. بنابراین من یک چنین سرمایه بانکی یعنی سرمایه بشکل پولی را که بدین وسیله در حقیقت امر به سرمایه صنعتی مبدل شده است سرمایه مالی مینامم». «سرمایه مالی: سرمایه ایست که در اختیار بانکها بوده و بتوسط کارخانه داران بکار میافتد» (۶۰*).

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن یکی از مهمترین نکات یعنی: به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن بحدیست که به انحصار منجر میگردد و هم اکنون منجر گردیده، اشاره ای نمیشود. ولی در تمام رساله هیلفردینگ عموماً و در دو فصل مقدم بر فصلی که این تعریف از آن نقل گردیده خصوصاً روی نقش انحصارهای سرمایه داری تکیه شده است.

تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارتست از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می آیند؛ در آمیختن یا جوش خوردن بانکها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف اینموضوع پردازیم که چگونه «فرمانروایی» انحصارهای سرمایه داری در شرایط عمومی تولید کالائی و مالکیت خصوصی بطور اجتناب ناپذیری به سیادت الیگارش‌ی مالی مبدل میشود. این نکته را متذکر میشویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه و گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعین آتشین امپریالیسم و سرمایه مالی هستند. آنها «مکانیسم» پیدایش الیگارش‌ی، شیوه های آن میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال یا حرام»، ارتباط آنرا با پارلمانها و غیره آشکار نساخته بلکه پرده پوشی مینمایند و آنرا زیب و زینت میدهند. آنها بوسیله استعمال عبارات مطمئن و مبهم و دعوت رؤسای بانک ها به «احساس مسئولیت» و ستایش «وظیفه شناسی» کارمندان دولتی پروس و بوسیله تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرحهای قانونی کاملاً بی اهمیت در باره «نظارت» و در باره «وضع مقررات تنظیم کننده» و نیز بوسیله مهمل بافی های تئوریک نظیر مثلاً تعریف «علمی» زیرین پرفسور لیفمان، گریبان خود را از شر این «مسائل

لعنتی» خلاص مینمایند. پرفسور لیفمان میگوید: «بازرگانی فعالیتی است پیشه ورانه که هدف آن جمع آوری نعمات و محافظت آنها و در اختیار گذاردن آنهاست» (۶۱*). (در کتاب پرفسور روی این کلمات تکیه شده و با حروف برجسته نوشته شده است) ... از اینجا چنین نتیجه میشود که در دوران انسانهای اولیه هم که از مبادله خبری نبود بازرگانی وجود داشته و در جامعه سوسیالیستی نیز وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت دهشتناک الیگارشلی مالی مربوطست چنان آشکار و عیانست که در همه کشورهای سرمایه داری خواه در امریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی بوجود آمده که گرچه در آنها از نظریات بورژوائی پیروی میشود ولی با این حال الیگارشلی مالی را بطور تقریباً صحیحی تصویر میکند و آنرا بنحوی که البته جنبه خرده بورژوائی دارد مورد انتقاد قرار میدهد.

در رأس تمام مسائل باید آن «سیستم اشتراکی» را قرار داد که فوقاً چند کلمه ای در باره آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً میتوان گفت زودتر از دیگران به این موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف میکند:

«شرکت اصلی (که ترجمه تحت اللفظی آن «شرکت - مادر» است) بتوسط یکی از مدیران کنترل میشود؛ این شرکت بنوبه خود بر شرکتهای وابسته بخود («شرکتهای دختر») و شرکتهای اخیر بر «شرکتهای نوه» و قس علیهذا تسلط دارند. بدینطریق با داشتن سرمایه ای که آنقدرها هم هنگفت نباشد میتوان بر رشته های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ درصد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در اینصورت مدیر شرکت برای اینکه بتواند ۸ میلیون سرمایه «شرکتهای نوه» را تحت کنترل خود قرار دهد، کافیت فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد. و اگر این «آمیختگی» از این هم فراتر رود، آنگاه میتوان با یک میلیون سرمایه ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد» (۶۲*).

در حقیقت هم تجربه نشان میدهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافیت، (۶۳*) زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند. «دموکراسی شدن» سهامداری که سفسطه جویان بورژوا و «باصطلاح سوسیال دموکراتهای» اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود میکنند که انتظار دارند) به «سرمایه جنبه دموکراتیک بدهد» و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه های تشدید

قدرت الیگارش‌ی مالی. ضمناً بهمین جهت است که در کشورهای سرمایه داری مترقی تر یا قدیمی تر و «مغرب» تر قانون، انتشار سهامهای کوچکتر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمیدهد و سلاطین مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون، انتشار سهام یک پوند استرلینگ (= ۲۰ مارک، قریب ۱۰ روپل) را هم اجازه میدهد با حسرت می‌نگرند. زمینس یکی از بزرگترین کارخانه داران و بزرگترین «سلاطین مالی»، آلمان در تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در ریشتاگ اظهار داشت «سهام یک پوندی پایه امپریالیسم انگلستان را تشکیل میدهد» (۶۴*)، این تاجر چگونگی امپریالیسم را عمیق تر و «مارکسیستی» تر از آن نویسنده بی نزاکتی درک کرده که بانی مارکسیسم روس محسوب میشود (۱۸۶) و در عین حال برآنست که امپریالیسم فقط خاصیت نکوهیده یکی از ملتهاست...

ولی «سیستم اشتراک» نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصار طلبانست، بلکه علاوه بر آن به آنها اجازه میدهد بدون مجازات بهر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیرا رهبران «شرکت - مادر» رسماً یعنی بموجب قانون در مقابل اعمال «شرکت دختر» که «مستقل» محسوب شده و بتوسط آنها میتوان هر کاری را «از پیش برد» هیچگونه مسئولیتی ندارند. اینک نمونه ای که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی «بانک» بدست آورده ایم:

«شرکت سهامی پولادفنی» در کاسل چند سال قبل یکی از پر درآمدترین بنگاههای آلمان بشمار میرفت. ولی در نتیجه سوء اداره کار را بجائی رساند که بهره سهام از ۱۵ درصد به صفر درصد تنزل نمود. بطوریکه معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک به یکی از «شرکتهای دختر» خود بنام «هاسیا» که سرمایه اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. در باره این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه سهامی «شرکت - مادر» است، در تراز نامه شرکت، هیچگونه اشاره ای نشد؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم بطول انجامد، زیرا هیچیک از مقررات قانون بازرگانی بدینوسیله نقض نمیشد. رئیس شورای نظارت که بسمت مسئول، ترازنامه های جعلی را امضاء میکرد ریاست اطاق بازرگانی کاسل را عهده دار بود و هنوز هم عهده دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت «هاسیا» داده شده بود فقط مدتها بعد مطلع شدند یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است... (نویسنده میبایستی کلمه اشتباه را در گیمه میگذاشت)... «و فقط هنگامی که سهام شرکت

«پولادفتری» در نتیجه اینکه افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آنها نمودند تقریباً صددرصد تنزل کرد...

...«این نمونه تیبیک تردستی با ترازنامه ها که از امور عادی شرکت های سهامی است برای ما روشن میسازد چرا هیئت های مدیره شرکت های سهامی با آرامش خاطر بمراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت میورزند. تکنیک نوین تنظیم تر از نامه ها نه فقط به آنها امکان میدهد معاملات توأم با ریسک را از سهام داران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذینفعند اجازه میدهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش بموقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آنکه کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید شخصاً حساب پس بدهد...

ترازنامه های عده زیادی از شرکت های سهامی شبیه به آن پالیمپست های مشهور قرون وسطائیت که ابتدا می بایست تمام آنچه را که روی آنها نوشته شده بود زدود تا علائمی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آنها را تشکیل میداد واضح گردد» (پالیمپست کاغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روی متن نوشته اصلی آن را با ماده ای می پوشاندند و متن دیگری روی آن می نوشتند).

«ساده ترین و بهمین جهت متداولترین وسیله مکتوم ماندن چگونگی ترازنامه ها اینست که یک بنگاه واحد از طریق تأسیس «شرکتهای دختر» یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکتهایی به چند قسمت تقسیم شود. فوائد این سیستم از نقطه نظر هدفهای گوناگون خواه مشروع و خواه نامشروع بقدری واضح و آشکار است که در حال حاضر شرکتهای بزرگی که چنین سیستمی را پذیرفته باشند صرفاً در حکم استثناء هستند» (۶۵*).

نویسنده بعنوان نمونه بزرگترین شرکت انحصاری که به وسیعترین شکلی از این سیستم استفاده مینماید «شرکت کل الکتریک» را که دارای شهرت بسزائیت (A. E. G.) که بعداً هم در باره اش صحبت خواهیم کرد، نام می برد. در سال ۱۹۱۲ بر این عقیده بودند که این شرکت در ۱۷۵ تا ۲۰۰ شرکت اشتراک دارد و بدیهیست که بر آنها سیادت داشته و سرمایه ای را که جمعاً بالغ بر یکمیلیارد و نیم مارک میشود در قبضه خود دارد (۶۶*).

انواع مقررات بازرسی و انتشار ترازنامه ها و تنظیم طرح معین برای آنها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدابیری که پرفسورها و مأمورین دولتی دارای حسن نیت - که حسن نیت شان متوجه دفاع از سرمایه داری و تزئین آنست - توجه مردم را بدان معطوف میدارند، هیچیک

نمی‌تواند حائز کوچکترین اهمیتی باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچکس را نمیتوان از خرید و فروش و مبادله سهام و گرو گذاشتن آنها منع نمود.

در این باره از روی پیکره هائی که ی. آگاد ذکر نموده میتوان قضاوت کرد که «سیستم اشتراک» در بانکهای بزرگ روس چه دامنه ای بخود گرفته است. نامبرده ۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان «بانکهای بزرگ و بازار جهانی» که چندان عنوان دقیقی نیست منتشر نمود (۶۷*^۱). نویسنده بانکهای بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم مینماید: آ) آنهایی که با «سیستم اشتراک» کار میکنند و ب) آنهاییکه «مستقلند»، ولی نویسنده پیش خود کلمه «استقلال» را بمعنای استقلال در مقابل بانکهای خارجی میفهمد؛ نویسنده گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم میکند: ۱) اشتراک آلمان (۲) انگلیس و ۳) فرانسه و در اینجا «اشتراک» و سیادت بزرگترین بانکهای خارجی ملیت های نامبرده را در نظر دارد. نویسنده سرمایه های بانکها را به سرمایه هائی که در رشته های «محصول آور» (یعنی در بازرگانی و صنایع) بکار می رود و به سرمایه هائی که در رشته «اسپکولاسیون» (یعنی در معاملات بورسی و مالی) بکار می رود تقسیم مینماید و از نقطه نظر خرده بورژوائی و فرمیستی خود که از خصوصیات اوست بر این عقیده است که گویا با وجود سرمایه داری میتوان سرمایه گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا کرده و دومی را از بین برد.

پیکره هائی که نویسنده ذکر میکند بدینقرار است: (رجوع شود به صفحه ۵۷۳، مترجم).
﴿رجوع شود به: «دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر» فصل «طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانکها و اقداماتی که بدین مناسبت ضروریست». حجت برزگر﴾.

از روی این جدول دیده میشود که از مبلغ تقریباً چهار میلیارد روبل سرمایه «فعال» بانکهای بزرگ بیش از سه چهارم یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل سهم بانکهایست که در ماهیت امر در حکم «شرکتهای دختر» بانکهای خارجی و در نوبه اول بانکهای پاریس (یعنی سه بانک مشهور: اتحاد پاریس؛ بانک پاریس و هلند؛ شرکت کل) و بانکهای برلن (بخصوص بانک آلمان و شرکت خرید بروات) هستند. دو بانک از بزرگترین بانکهای روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین المللی» («بانک بازرگانی بین المللی سن پترزبورگ») سرمایه های خود را در فاصله بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون روبل و ذخیره خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل ترقی دادند» در حالیکه سه ربع از سرمایه ایکه در جریان بود سرمایه آلمانی بود؛ بانک اول به «کنسرن»

«بانک آلمان» در برلن و بانک دوم به «شرکت خرید بروات» برلن تعلق دارد. آگاد نیک فطرت، بسی برآشفته است از

موجودی بانکها (از روی گزارشهای اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۳)

برحسب میلیون روبل

مبالغ سرمایه گذاری

در رشته های	در رشته	مجموعاً
محصول آور	احتکار	

گروه بانکهای روس:

الف (۱)	۴ بانک: بازرگانی سیبری؛ روس؛ بین المللی؛ خرید بروات.....	۴۱۳,۷	۸۵۹,۱	۱۲۷۲,۸
الف (۲)	۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس.....	۲۳۹,۳	۱۶۹,۱	۴۰۸,۴
الف (۳)	۵ بانک: روس و آسیا؛ خصوصی سن پتربورگ؛ آزوف-دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه.....	۷۱۱,۸	۶۶۱,۲	۱۳۷۳,۰
<hr/>				
	(۱۱ بانک) جمع..... الف=	۱۳۶۴,۸	۱۶۸۹,۴	۳۰۵۴,۲
ب)	۸ بانک: تجارتي مسکو؛ ولگا-کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پتربورگ، واولبرگ سابق؛ مسکو-ریابوشینسکی سابق؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو....	۵۰۴,۲	۳۹۱,۱	۸۹۵,۳
<hr/>				
	(۱۹ بانک) جمع.....	۱۸۶۹,۰	۲۰۸۰,۵	۳۹۴۹,۵

اینکه بانکهای آلمان اکثریت سهام را قبضه کرده اند و بدین سبب سهامداران روس ناتوانند. بدیهیست کشور صادر کننده سرمایه، سرگل منافع را دستچین میکند: مثلاً «بانک آلمان» در برلن پس از انتشار سهام بانک بازرگانی سیبری در برلن این سهام را یکسال در کیف خود نگاه داشت و سپس به نرخ ۱۹۳ بابت ۱۰۰ یعنی تقریباً دو برابر بهای اولیه بفروش رساند و

بدینطریق قریب ۶ میلیون روبل نفع «عایدش شد». این نفع را هیلفردینگ «نفع حق التأسیس» نامیده است.

نویسنده تمام «قدرت» بزرگترین بانکهای پطربورگ را بمبلغ ۸۲۳۵ میلیون روبل یعنی تقریباً ۸,۲۵ میلیارد برآورد میکند و ضمناً «اشتراک» یا عبارت صحیحتر سیادت بانکهای خارجی را بدینطریق تقسیم میکند: بانکهای فرانسه - ۵۵ درصد؛ بانکهای انگلستان - ۱۰ درصد؛ بانکهای آلمان - ۳۵ درصد. از این مبلغ یعنی از ۸۲۳۵ میلیون روبل سرمایه در جریان طبق حساب نویسنده ۳۶۸۷ میلیون یعنی متجاوز از ۴۰ درصد به سندیکاهای زیر میرسد: پروداوگل، پروداومت، سندیکاهای صنایع نفت و فلزسازی و سیمان. بنابراین آمیختگی سرمایه بانکی و صنعتی که نتیجه پیدایش انحصارهای سرمایه داریست، در روسیه نیز گامهای عظیمی بجلو بر داشته است.

سرمایه مالی که در دستهای معدودی متمرکز شده و از انحصار واقعی برخوردار است از بابت حق التأسیس و انتشار اوراق بهادار و از محل وامهای دولتی و غیره سودهای هنگفت و روز افزونی بچنگ می آورد و بدینطریق سیادت الیگارش مالی را تحکیم مینماید و تمام جامعه را خراج گذار صاحبان انحصارات میکند. اینک یکی از نمونه های بیشمار «فرمانروائی» ترستهای آمریکائی که هیلفردینگ ذکر میکند: در سال ۱۸۸۷ هاوه مه یر از طریق درهم آمیختن ۱۵ کمپانی کوچک که مجموع سرمایه آنها بالغ بر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود ترست قند را تأسیس نمود. و اما سرمایه ترست بنا باصطلاح امریکائی «با آب مخلوط شده» و به مبلغ ۵۰ میلیون دلار تعیین شده بود. این «سرمایه گذاری متورم» بحساب تحصیل سودهای انحصاری آینده انجام گرفته بود. همانگونه که ترست فولاد نیز در همان آمریکا بحساب تحصیل سودهای انحصاری آینده بطور روزافزونی زمینهای دارای کان آهن را خریداری مینماید. در حقیقت هم ترست قند با تعیین قیمتهای انحصاری چنان درآمدهای هنگفتی بدست آورد که با آن توانست بابت سرمایه ایکه هفت بار «با آب مخلوط شده بود» ده درصد بهره سهام پردازد که تقریباً ۷۰ درصد سرمایه ایست که هنگام تأسیس ترست واقعاً پرداخت شده بود! در سال ۱۹۰۹ سرمایه ترست ۹۰ میلیون دلار بود. طی بیست و دو سال سرمایه بیش از ده برابر شد.

در فرانسه سیادت «الیگارش مالی» (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس که چاپ پنجم آن در سال ۱۹۰۸ منتشر شد. عنوان این کتاب چنین است: «برضد الیگارش مالی در فرانسه») فقط اندکی شکل دیگری بخود گرفته است. چهار بانک از بزرگترین بانکهای آنجا در

مورد انتشار اوراق بهادار از انحصاری بر خوردارند که نسبی نبوده بلکه «انحصار مطلق» است. در واقع این خود، «ترس بانکهای بزرگ» است. این انحصار، سودهای انحصاری حاصله از انتشار اوراق بهادار را تأمین میکند. کشوری که وام میگیرد معمولاً از کل مبلغ وام ۹۰ درصد بیشتر عایدش نمیشود؛ ده درصد آن عاید بانکها و سایر میانجی ها میشود. سود بانکها از وام روس و چین که مبلغ آن ۴۰۰ میلیون فرانک بود ۸ درصد و از وام روس (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۸۰۰ میلیون بود، ده درصد و از وام مراکش (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۶۲ میلیون و نیم بود ۱۸٫۷۵ درصد را تشکیل میداد. سرمایه داری که تکامل خود را از سرمایه تنزیلی کوچک شروع میکند این تکامل را با سرمایه تنزیلی عظیم پایان میرساند. لیزیس میگوید: «فرانسویها تنزیل خواران اروپا هستند». تمام شرایط زندگی اقتصادی در نتیجه این تغییر ماهیت سرمایه داری دچار تغییرات عمیقی میگردد. «کشور» میتواند از طریق تنزیل سرمایه در شرایط رکود اهالی و صنایع و بازرگانی و حمل و نقل دریائی، غنی شود. «۵۰ نفر با سرمایه ای به مبلغ ۸ میلیون فرانک میتوانند دو میلیارد فرانک را در چهار بانک تحت اختیار خود گیرند». سیستم «اشتراک» نیز که اکنون دیگر ما با آن آشنا هستیم همین عواقب را در برابر دارد: یکی از بزرگترین بانکها یعنی «شرکت کل» (Societe Generale) ۶۴۰۰۰ برگ وام بنام «شرکت - دختر» خود موسوم به «کارخانه های قند در مصر» منتشر میسازد. نرخ هنگام انتشار ۱۵۰ درصد است یعنی اینکه بانک از هر روبل ۵۰ کپک سود می برد. بطوریکه معلوم شد بهره سهام این شرکت، جعلی بود و «مردم» در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شدند؛ «یکی از رؤسای «شرکت کل» عضو هیئت مدیره «کارخانه های قند» بود». شگفتی نیست که نویسنده مجبور شده است چنین استنتاج نماید که: «جمهوری فرانسه یک موناشری مالی» و «سیادت کامل الیگارشسی مالی است؛ این الیگارشسی، هم بر مطبوعات مسلط است و هم بر حکومت» (۶۸*).

بهره دهی سرشار نشر اوراق بهادار که یکی از معاملات عمده سرمایه مالی است، در تکامل و استحکام الیگارشسی مالی نقش بسیار مهمی ایفاء مینماید. مجله آلمانی «بانک» می نویسد: «در درون کشور حتی یک معامله را نیز نمیتوان نام برد که ولو بطور تقریب متضمن آن سود کلانی باشد، که از میانجیگری در دادن وام به کشورهای خارجی، حاصل میآید» (۶۹*).

«حتی یک معامله بانکی را نیز نمیتوان نام برد که مانند نشر اوراق بهادار متضمن یک چنین سود هنگفتی باشد». بنابر آماری که در مجله «اکنومیست آلمان» مندرجست سود

حاصله از نشر اوراق بهادار بنگاههای صنعتی بطور متوسط در سال از اینقرار است:

۱۸۹۵ - ۳۸,۶ درصد	۱۸۹۸ - ۶۷,۷ درصد
۱۸۹۶ - ۳۶,۱ #	۱۸۹۹ - ۶۶,۹ #
۱۸۹۷ - ۶۶,۷ #	۱۹۰۰ - ۵۵,۲ #

«در جریان دهسال، از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰» درآمد حاصله از انتشار اوراق بهادار بنگاههای صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد بوده است» (۷۰*).

اگر به هنگام اعتلای صنعتی سود سرمایه مالی بس هنگفت است، در عوض هنگام انحطاط، بنگاههای کوچک و ناستوار از بین میروند و آنگاه بانکهای بزرگ در خرید بهای ارزان این بنگاهها یا در عمل پرمفعت «شفای» این بنگاهها و «تجدید سازمان» آنها «اشتراک میورزند». هنگام «شفای» بنگاههای زیان آور «سرمایه سهامی تنزل داده میشود یعنی درآمد حاصله به نسبت سرمایه کمتری تقسیم میشود و در آینده از روی همین سرمایه حساب میشود. بعبارت دیگر هرگاه میزان درآمد به صفر تنزل کند، آنگاه سرمایه جدیدی بکار جلب میشود که پس از الحاق آن با سرمایه کم درآمدتر سابق، درآمد کافی خواهد داشت. هیلفردینگ سپس چنین اضافه میکند: ضمناً باید گفت که تمام این شفا دادن ها و تجدید سازمانها برای بانکها دارای جنبه دوگانه است: اولاً جنبه معامله سودمندی را دارد و ثانیاً فرصت مناسبی است که با استفاده از آن میتوان اینگونه شرکتهای نیازمند را به تبعیت خود در آورد (۷۱*).

اینک یک مثال: شرکت سهامی صنایع معدنی «اونیون» در دورتموند در سال ۱۸۷۲ تأسیس یافت. این شرکت سرمایه ای سهامی به مبلغ تقریباً ۴۰ میلیون مارک اعلام نمود و هنگامیکه بهره سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید، نرخ سهام تا ۱۷۰ درصد ترقی کرد. سرمایه مالی سرگل منافع را دستچین کرد و مبلغ ناچیزی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. در تأسیس این شرکت نقش عمده را همانا بزرگترین بانک آلمان یعنی «شرکت خرید بروات» ایفاء میکرد که سرمایه خود را تندرست و سالم به ۳۰۰ میلیون مارک رساند. سپس بهره سهام «اونیون» به صفر تنزل میکند. سهامداران ناچار به «کسر» سرمایه رضایت میدهند یعنی راضی میشوند قسمتی از سرمایه را از دست بدهند تا تمام آن از میان نرود. باری در نتیجه یک سلسله «شفا دادن ها» در جریان ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت

«اونیون» محو میگردد. «در حال حاضر سهامداران اولیه این شرکت فقط ۵ درصد ارزش معین شده سهام خود را در دست دارند» (۷۲*)، _ و اما بانکها کماکان از هر «شفا دادنی» «عایداتی داشتند».

احتکار قطعه زمینهای واقع در اطراف شهرهای بزرگی که بسرعت در حال توسعه هستند نیز یکی از معاملات بسیار پرسود سرمایه مالی است. انحصار بانکها اینجا با انحصار حق الارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم میگردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون به صرفه آنها بطور قطعه قطعه و غیره بیش از همه منوطست به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر منتهی میشود و حال آنکه این طرق در دست کمپانیهای بزرگیست که بوسیله سیستم اشتراک و نیز تقسیم مقامات مدیریت باز هم بهمان بانکها مربوطند. نتیجه حاصله همان چیزی میشود که ل اشوه گه نویسنده آلمانی، یکی از کارکنان مجله «بانک» که بویژه معاملات مربوط به خرید و فروش قطعات زمین و برهن گذاردن آنها را بررسی کرده است آنرا «گندکاری» مینامد: احتکار افسار گسیخته زمینهای اطراف شهر، ورشکستگی شرکتهای ساختمانی نظیر شرکت «بوس وائو و کنائوتر» در برلن که با وساطت «معتبرترین و بزرگترین» بانکها یعنی «بانک آلمان» (Deutsche Bank) صد میلیون مارک اخاذی کرد. این بانک طبعاً طبق سیستم «اشتراک» یعنی مخفیانه و پشت پرده عمل میکرد و با از دست دادن «فقط» ۱۲ میلیون مارک توانست خود را از معرکه نجات دهد، _ سپس ورشکستگی کارفرمایان کوچک و نیز کارگران که چیزی از شرکتهای ساختمانی توخالی عایدشان نمیشود و بالاخره بند و بستهای شیادانه با پلیس و ادارات «درستکار» برلن بمنظور تسلط بر امور مربوط به ثبت اسناد زمینها و تحصیل اجازه نامه شهرداری برای ساختمان و غیره و غیره (۷۳*).

«آداب و رسوم امریکائی» که پرفسورهای اروپائی و بورژواهای خیراندیش با اینهمه سالوسی آنرا میستایند _ در دوران سرمایه مالی بتمام معنی به آداب و رسوم کلیه شهرهای بزرگ در کلیه کشورها مبدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن راجع به تشکیل «ترست حمل و نقل» یعنی «اشتراک منافع» سه بنگاه حمل و نقل برلن گفتگو بود. این بنگاهها عبارت بودند از: راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای و شرکت اومنیوبوس. مجله «بانک» در این باره مینویسد: «از همان هنگامیکه معلوم شد اکثریت سهام شرکت اومنیوبوس بدست دو شرکت حمل و نقل دیگر افتاده است ما میدانستیم چنین قصدی وجود دارد. ...میتوان به گفته اشخاصی که این هدف را تعقیب میکنند کاملاً باور داشت؛ آنها میگویند از طریق تنظیم متحدالشکل امور حمل و نقل

امیدوارند آنچنان اندوخته ای بدست آورند که قسمتی از آن سرانجام عاید مردم گردد. ولی آنچه موجب بغرنج شدن مسئله می‌گردد اینست که در عقب سر این ترست حمل و نقل که در شرف تشکیل است بانکهای ایستاده اند که اگر اراده کنند میتوانند طرق مواصلاتی را که در انحصار آنهاست تابع منافع خرید و فروش قطعه زمینهای خود نمایند. برای ایقان باینموضوع که تا چه اندازه این فرضیه طبیعی است کافیت یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری نیز منافع همان بانک بزرگی مستتر بود که تأسیس این شرکت را ترغیب میکرد. یعنی اینکه: منافع این بنگاه حمل و نقل با منافع خرید و فروش قطعات زمین توأم بود. مطلب بر سر این بود که قسمت شرقی این راه می بایستی آن قطعه زمینهای را در بر گیرد که این بانک بعدها یعنی هنگامیکه دیگر موجبات ساختمان این راه فراهم شده بود، آنها را با قیمتی فروخت که برای او و چند نفر از شرکت کنندگان سود هنگفتی ببار آورد» (۷۴*).

انحصار پس از آنکه بوجود آمد و با میلیاردها سر و کار پیدا کرد بدون توجه به نظام سیاسی و بدون توجه به هیچگونه «خصوصیات» دیگر با ناگزیری مطلق در تمام جوانب زندگی نفوذ میکند. در مطبوعات اقتصادی آلمان مدح و ستایش برده وار شرافت و درستکاری کارمندان دولتی پروس و اشاره به پانامای فرانسه (۱۸۷) یا به مزدور صفتی سیاسی امریکائی‌ها، از امور عادیست. ولی واقعیت اینست که حتی آن مطبوعات بورژوازی هم که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند دائماً مجبورند از حدود معاملات صرفاً بانکی پا را بسی فراتر گذارند و مثلاً از «کشش بسوی بانک» یعنی از موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانکها صحبت کنند: «پس تطمیع نشدنی بودن کارمندان دولتی که تمایل باطنی آنها متوجه کرسیهای گرم و نرم برنشتراسه است کجا رفت»؟ (۷۵*) _ برانشتراسه نام خیابانیست در برلن که «بانک آلمان» در آن واقعست. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله بانک در سال ۱۹۰۹ مقاله ای تحت عنوان «اهمیت اقتصادی بیزانتینسم» نوشت و در آن مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجه بلاواسطه این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد را مورد بحث قرار داد. نامبرده ساختمان این راه آهن را «نتیجه عظیم» و شومی از «کاریابی آلمانی» شمرده و آنرا بیش از تمام خطاهای سیاسی آلمانها در امر «محاصره» مقصر میدانند» (۷۶*).

_ (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که میکوشید آلمان را مجزا و منفرد ساخته و آنرا با حلقه ای از اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی محاصره نماید). اشوه‌گه کارمند همان مجله که ذکر آن گذشت در سال ۱۹۱۱ مقاله ای تحت عنوان «پلوتوکراسی و کارمندان دولت» نوشت و در آن منجمله واقعه مربوط به فلکر یکی از کارمندان دولتی آلمان را افشا

نمود. فلکر نامبرده عضو کمیسیون کارتلها و از لحاظ جدیت و انرژی ممتاز بود، پس از مدتی معلوم شد وی در یکی از بزرگترین کارتلها یعنی سندیکای فولاد شغل پرمداخلی بدست آورده است. نظیر این وقایع که بهیچوجه جنبه تصادفی ندارد، همان نویسنده بورژوا را وادار نمود باینموضوع معترف شود که «آزادی اقتصادی که قانون اساسی آلمان آنرا تضمین نموده است در رشته های مختلفی از زندگی اقتصادی به عبارتی عاری از مضمون مبدل شده است» و با وجود سیادت پلوتوکراسی «حتی وسیعترین آزادی سیاسی نیز نمیتواند مانع آن گردد که ما به ملتی مرکب از افراد غیر آزاد تبدیل شویم» (۷۷*).

و اما در مورد روسیه ما تنها به یک مثال اکتفا میکنیم: چند سال قبل در همه روزنامه ها خبری منتشر شد حاکی از اینکه داویداف مدیر دفتر اعتبارات، خدمت دولتی را ترک گفته و در یکی از بانکهای بزرگ با حقوقی که بموجب قرارداد می بایست در عرض چند سال مبلغی بیش از یک میلیون روبل را تشکیل دهد بکار مشغول میشود. دفتر اعتبارات مؤسسه ایست که وظیفه اش «متحد نمودن فعالیت تمام مؤسسات اعتبارات کشور» است و به بانکهای پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون روبل مساعدت مالی می پردازد (۷۸*).

خصوصیت سرمایه داری بطور کلی عبارتست از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه گذاری در تولید، جدائی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگير که فقط از محل درآمد سرمایه پولی زندگی میکند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارتست از آن مرحله عالی سرمایه داری که در آن این جدائی دامنه عظیمی بخود میگیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگيران و الیگارش مالی و نیز بمعنای آنست که عده قلیلی از کشورهای دارای «قدرت» مالی از سایر کشورها متمایز میشوند. در این باره که این پروسه در چه مقیاسی انجام می گیرد، میتوان از روی پیکره های مندرجه در آمار مربوط به امیسیون یعنی آمار انتشار انواع اوراق بهادار قضاوت نمود.

آ. نیمارک در «بولتن پژوهشگاه بین المللی آمار» (۷۹*) در باره انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان، مشروحترین و کاملترین آمار قیاسی را منتشر ساخته است. این آمار بعدها بکرات جزء جزء در مطبوعات اقتصادی نقل شده است. اینک نتایجیکه در ظرف چهل سال بدست آمده است:

مجموع انتشار اوراق بهادار برحسب میلیارد فرانک

طی هر دوره ده ساله

۷۶,۱	۱۸۸۰-۱۸۷۱
۶۴,۵	۱۸۹۰-۱۸۸۱
۱۰۰,۴	۱۹۰۰-۱۸۹۱
۱۹۷,۸	۱۹۱۰-۱۹۰۱

طی دهساله ۱۸۷۰-۱۸۸۰ بر مبلغ کل اوراق بهادار در سراسر جهان افزوده شد و این بخصوص نتیجه وامهای مربوط به جنگ فرانسه و پروس و دوران مابعد آن یعنی دوران گروندریسم در آلمان بود. و اما سرعت این افزایش در جریان سه دوره دهساله آخر قرن نوزدهم از لحاظ نسبی چندان زیاد نیست و فقط در نخستین دهسال قرن بیستم افزایش عظیمی حاصل میشود که تقریباً دو بار زیادتر از سابق است. بنابراین آغاز قرن بیستم نه تنها از لحاظ رشد انحصارها (کارتل ها، سندیکاها، تریست ها) که فوقاً در باره آن صحبت کردیم، بلکه از لحاظ رشد سرمایه مالی نیز دوران تحول است.

نیمارک مبلغ کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ تقریباً ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد مینماید و پس از کسر تقریبی مبالغی که تکرار شده است این مبلغ را تا ۵۷۵-۶۰۰ میلیارد کاهش میدهد. اینک تقسیم آن بین کشورهای مختلف (بحساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰

(به میلیارد فرانک)

۱۴۲	انگلستان
۱۳۲	ایالات متحده
۱۱۰	فرانسه
۹۵	آلمان
<hr/>		
۴۷۹	جمع	
۳۱	روسیه
۵۰		

۲۴	اتریش – هنگری
۱۴	ایتالیا
۱۲	ژاپن
۱۲,۵	هلند
۷,۵	بلژیک
۷,۵	اسپانیا
۶,۲۵	سوئیس
۳,۷۵	دانمارک
۲,۵	سوئد، نروژ، رومانی و غیره
<hr/>	
۶۰۰	جمع

از روی این پیکره ها فوراً دیده میشود چگونه چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری که تقریباً هر یک از ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار در اختیار دارند از دیگران متمایزند. از این چهار کشور دو کشور از کهن سالترین کشورهای سرمایه داری و بطوریکه خواهیم دید از لحاظ مستعمرات غنی ترین آنها هستند: این دو کشور عبارتند از انگلستان و فرانسه؛ دو کشور دیگر از لحاظ سرعت تکامل و میزان بسط و توسعه انحصارهای سرمایه داری در تولید، از کشورهای سرمایه داری پیشرو هستند. این دو عبارتند از ایالات متحده و آلمان. این چهار کشور مجموعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی تقریباً ۸۰ درصد سرمایه مالی جهانی را در اختیار دارند. بقیه جهان تقریباً تماماً بنحوی از انحاء نسبت باین کشورها یعنی بانکدارهای جهانی و چهار «ستون» سرمایه مالی جهانی نقش بدهکار و خراجگذار را بازی میکنند.

روی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه بین المللی وابستگی و ارتباط های سرمایه مالی بازی میکند بویژه باید مکتب نمود.

۴. صدور سرمایه

صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل

داشت. صفت مشخصه سرمایه داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدور سرمایه است.

سرمایه داری عبارتست از تولید کالائی در عالیتترین مرحله تکامل آن، یعنی هنگامیکه نیروی کارگری نیز به کالا تبدیل میشود. توسعه مبادله در داخل کشور و بخصوص در عرصه بین المللی از خصوصیات ممیزه و مشخصه سرمایه داریست. ناموزونی و سیر جهشی تکامل بنگاههای جداگانه و رشته های جداگانه صنعت و کشورهای جداگانه در شرایط سرمایه داری امریست ناگزیر. انگلستان ابتدا و مقدم بر دیگران به کشور سرمایه داری مبدل شد و مقارن نیمه قرن نوزدهم با معمول داشتن بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه تمام جهان» یعنی تحویل دهنده مصنوعات به همه کشورهای گردید که میبایست در عوض، ویرا از لحاظ مواد خام تأمین نمایند. ولی این موقعیت انحصاری انگلستان در ربع آخر قرن نوزدهم دیگر دچار تزلزل گردید، زیرا عده ای از کشورهای دیگر که بوسیله مقررات «حمایت» گمرکی از خود دفاع میکردند تکامل یافته و به کشورهای مستقل سرمایه داری مبدل شدند. در آستان قرن بیستم ما به شکل دیگری از انحصارها برخورد مینمائیم. اولاً اتحادیه های انحصاری سرمایه داران در تمام کشورهای که سرمایه داری در آنها تکامل یافته است؛ ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنیترین کشورها که تجمع سرمایه در آنها بمیزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو «سرمایه اضافی» عظیمی بوجود آمد.

بدیهیست اگر سرمایه داری میتوانست کشاورزی را که در اینموقع در همه جا بطور فاحشی از صنعت عقب مانده بود بسط دهد و اگر میتوانست سطح زندگی توده های اهالی را که در همه جا باوجود ترقیات سرگیجه آور تکنیک در حال نیمه گرسنگی و فقر بسر می برند ارتقاء دهد، آنگاه از سرمایه اضافی سخنی هم نمیتوانست در میان باشد. این «برهان» را منقدین خرده بورژوآی سرمایه داری نیز چپ و راست بمیان میکشند. ولی در چنین صورتی سرمایه داری دیگر سرمایه داری نبود، زیرا هم ناموزنی تکامل و هم زندگی نیمه گرسنه توده ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادامکه سرمایه داری بحالت سرمایه داری بافیست سرمایه اضافی بمصرف ارتقاء سطح زندگی توده های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران میشد) بلکه بمصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالاست زیرا سرمایه ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پائین است و مواد خام ارزان است. آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم میسازد

اینستکه یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه داری جهانی داخل شده اند، خطوط عمده راه آهن در آنها احداث گردیده و یا شروع به احداث شده موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره و غیره. آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می آورد اینستکه سرمایه داری در معدودی از کشورها «بیش از حد نضج یافته» و عرصه بکار انداختن سرمایه «سود آور» (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده ها) تنگ شده است.

اینک آمار تقریبی درباره میزان سرمایه ای که سه کشور عمده در خارجه بکار انداخته اند (۸۰*):

سرمایه ای که در خارجه بکار انداخته شده
(به میلیارد فرانک)

سال	انگلیس	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲.....	۳,۶	—	—
۱۸۷۲.....	۱۵	۱۰(۱۸۶۹)	—
۱۸۸۲.....	۲۲	۱۵(۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳.....	۴۲	۲۰(۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲.....	۶۲	۲۷-۳۷	۱۲,۵
۱۹۱۴.....	۷۵-۱۰۰	۶۰	۴۴,۰

از روی این جدول مشاهده می کنیم صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم توسعه عظیمی یافته است. پیش از جنگ سرمایه ای که سه کشور عمده در خارجه بکار انداخته بودند به ۱۷۵-۲۰۰ میلیارد فرانک میرسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵ درصد، سالیانه میبایستی به ۸-۱۰ میلیارد فرانک در سال بالغ گردد و این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملل و کشورهای جهان و طفیلیگری سرمایه داری مشتی از غنیترین دولتها!

و اما اینکه این سرمایه که در خارجه بکار انداخته شده چگونه بین کشورهای مختلف تقسیم میشود و در کجا بکار انداخته شده پرسشی است که فقط بطور تقریب میتوان به آن

پاسخ داد ولی این پاسخ بهرحال میتواند برخی از مناسبات متقابل و روابط عمومی امپریالیسم کنونی را روشن سازد:

قاره های جهان که سرمایه های خارجی میان آنها (بطور تقریب)
تقسیم شده است (در حدود سال ۱۹۱۰)

انگلستان	فرانسه	آلمان	جمعاً	
۴	۲۳	۱۸	۴۵	اروپا.....
۳۷	۴	۱۰	۵۱	امریکا.....
۲۹	۸	۷	۴۴	آسیا، آفریقا و استرالیا.....
۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰	جمع کل.....

در سرمایه گذاری خارجی انگلستان، مستعمرات آن مقام اول را احراز میکنند. این مستعمرات حتی در امریکا نیز بسیار عظیم است (مثلاً کانادا) و البته در آسیا و غیره که دیگر جای خود دارد. میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که در باره اهمیت آن برای امپریالیسم، بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکمتری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگریست. اینجا سرمایه خارجی بطور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه (دست کم ده میلیارد فرانک) بکار انداخته شده، ضمناً این سرمایه بطور عمده عبارتست از سرمایه استقراضی و وامهای دولتی، نه سرمایه ای که در بنگاههای صنعتی بکار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را برخلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلستان میتوان امپریالیسم تنزیل بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده میشود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه ای را که در خارجه بکار انداخته بین اروپا و آمریکا بطور کاملاً موزونی تقسیم شده است.

صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه داری آنها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل میافزاید. بدینجهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه ای در کشورهای

صادر کننده مختصر وقفه ای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل میافزاید.

برای کشورهای صادر کننده سرمایه امکان تحصیل «منافع» معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه مالی و انحصارها را مشخص میسازد - تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً به بینید مجله «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ در این باره چه مینویسد: «از چندی پیش در بازار بین المللی سرمایه ها کمدی مخصوصی بازی میشود که وصف آن برازنده خامه آریستوفان است. یکسلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه وام مینمایند و گاهی در این موضوع بی اندازه اصرار و ابرام میورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم نشاط آور نیست. ولی هیچیک از بازارهای پولی جرئت نمیکند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا میترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و بدینطریق خدمت معینی را در ازاء خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در یک چنین معاملات بین المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام دهنده میشود: از قبیل دریافت گذشت در قرارداد بازرگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاههای زغال، ساختمان بندر، دریافت امتیازات پرمداخل و سفارشات تهیه توپ» (۸۱*).

سرمایه مالی دوران انحصارها را بوجود آورده است. و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از «ارتباط ها» برای انجام یک معامله سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد میشود. متداولتر از همه اینستکه هنگام دادن وام شرط میکنند قسمت معینی از آن بمصرف خرید محصولات برسد که در کشور اعتبار دهنده تولید میشود، بویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (۱۸۹۰-۱۹۱۰) بکرات باین وسیله دست زده است. صدور سرمایه بخارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه میگردد. معاملات بین بنگاههای بسیار بزرگ در اینمورد طوریست که همانطور که شیلدر (۸۲*) بطور «ملایمی» بیان نموده با «ارتشاء هم مرزست». کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان - نمونه هائی از این بنگاهها هستند که با بانکهای عظیم و دولت ارتباط محکمی دارند و هنگام عقد قرارداد وام «نادیده گرفتن» آنها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، ضمن قرارداد بازرگانی مورخه ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۰۵ این کشور را «تحت فشار قرار داد» و تا سال ۱۹۱۷ گذشتهای معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرارداد بازرگانی مورخه ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز همین معامله را کرد.

جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک فاصله ۷ ماهه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت تا اندازه ای نتیجه رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان اظهار داشت که بنگاههای فرانسه طی سال های ۱۹۰۸-۱۹۱۱ به مبلغ ۴۵ میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحویل دادند. در گزارش کنسول اتریش - هنگری در سائو پائولو (برزیل) ذکر شده است: «قسمت اعظم ساختمان راه آهنهای برزیل با سرمایه های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیایی و آلمانی انجام میگیرد؛ این کشورها در معاملات مالی مربوط به ساختمان راهها شرط میکنند مصالح ساختمانی راه آهن از آنها خریداری شود».

بدینطریق میتوان گفت سرمایه مالی دام خود را بتمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می گستراند. در این مورد بانکهائیکه در مستعمرات تأسیس میشوند و شعب آنها، نقش بزرگی را ایفا مینمایند. امپریالیستهای آلمان به کشورهای مستعمراتی «کهنسالی» که خود را بویژه از این لحاظ با «احراز موفقیت» خاصی تأمین کرده اند با غبطه مینگرند؛ انگلستان در سال ۱۹۰۴ دارای ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه بود (در سال ۱۹۱۰: ۷۲ با ۵۴۴۹ شعبه)؛ فرانسه - ۲۰ با ۱۳۶ شعبه؛ هلند - ۱۶ با ۶۸ ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ با ۷۰ شعبه (۸۳*).* سرمایه داران آمریکائی نیز بنوبه خود به سرمایه داران انگلیسی و امریکائی رشک می برند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت میکردند: «در امریکای جنوبی ۵ بانک آلمانی دارای چهل شعبه و ۵ بانک انگلیسی دارای ۷۰ شعبه است... انگلستان و آلمان در ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه تقریباً ۴ بیلیون (میلیارد) دلار سرمایه بکار انداخته اند و در نتیجه از ۴۶ درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده میکنند» (۸۴*).

کشورهای صادر کننده سرمایه، جهان را، بمعنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند ولی سرمایه مالی بمعنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است.

۵. تقسیم جهان بین اتحادیه های

سرمایه داران

اتحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتلها، سندیکاها و ترست ها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم میکنند و تولید کشور معین را بطور کم یا بیش کامل به تصاحب

خود در می آورند، ولی در دوران سرمایه داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوطست. سرمایه داری مدتهاست که بازاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است. و بمیزانی که صدور سرمایه افزایش مییافت و روابط خارجی و مستعمراتی و «منطقه نفوذ» بزرگترین اتحادیه های انحصار به انواع اقسام توسعه میپذیرفت» بهمان نسبت هم «طبیعتاً» کار به سازش جهانی بین آنها و تشکیل کارتلهای جهانی کشیده می شد.

این مرحله نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که بطور غیر قابل مقایسه ای از مرحله پیشین بالاتر است. حال به بینیم این مافوق انحصار چگونه بوجود می آید.

صنعت الکتریک – برای کامیابیهای نوین تکنیک و برای سرمایه داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم از همه بیشتر جنبه مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشروترین کشورهای سرمایه داری نوین یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ بویژه در رشد تمرکز در این رشته تأثیر شدید داشت. بانکها که تا این موقع دیگر بحد کافی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتهی درجه موجب تسریع نابودی بنگاههای نسبتاً کوچک و بلع آنها بتوسط بنگاههای بزرگ گردیده و آنها تشدید نمودند. ایدلس مینویسد: «بانکها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاههایی بر می داشتند که بیش از همه باین کمک نیازمند بودند و بدینطریق ابتدا موجب اعتلای سرسام آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکتهائی گردیدند که بحد کافی با بانکها ارتباط محکم نداشتند» (۸۵*).

در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز گامهای عظیمی به پیش برداشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت «گروه» وجود داشت، ضمناً هر یک از این گروهها از چندین شرکت تشکیل میشد (مجموع آنها ۲۸ بود) و در پشت هر یک از آنها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروهها در ۲ یا یک گروه متحد شدند. اینک چگونگی این جریان:

گروه های موجود در صنعت الکتریک:

قبل از سال	فلتن، و هیلپیوم لامایر	اونیون	زیمنس و هالسکه	برگمان	کومر
۱۹۰۰		A. E. G.	<u>شوکت و شرکاء</u>		
					در سال

۱۹۰۰
ورشکست

شد

زیمنس و هالسکه
شوکت —
برگمان
زیمنس و هالسکه — شوکت

A. E. G.

فلتن و لامایر (شرکت ژنرال

الکتریک)

A. E. G.

شرکت ژنرال الکتریک

مقارن سال

۱۹۱۲

((کنویراسیون)) بهم پیوسته از سال ۱۹۰۸

شرکت مشهور A. E. G. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدین طریق بوجود آمده بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت (مطابق سیستم «اشتراک») سیادت دارد و مبلغ کل سرمایه تحت اختیار وی تقریباً بیک میلیارد و نیم میرسد. تنها تعداد نمایندگیهای مستقیم آن در خارجه به ۳۴ میرسد که در بیش از ده کشور دائرنند و ۱۲ تای از آنها شرکتهای سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴ سرمایه هائیکه در آنموقع بتوسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه بکار انداخته شده بود ۲۳۳ میلیون مارک را تشکیل میداد که ۶۲ میلیون آن در روسیه بکار انداخته شده بود. حاجتی بتذکر نیست که «شرکت ژنرال الکتریک» بنگاه «مرکب» عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم و عایق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید میکند — تنها تعداد شرکتهای تولید مصنوعات آن به ۱۶ میرسد.

ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزاء متشکله پروسه تمرکز در امریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت: (رجوع شود به صفحه ۵۹۸، مترجم). ﴿ص ۳۹۸﴾. فصل «۱». تمرکز تولید و انحصارها». از پاراگراف: «۷ تا ۸ دهم تولید کل رشته معینی از صنعت اغلب در دست کارتلها و ترست ها متمرکز میگردد...» حجت. ب. ﴿

بدین طریق دو «دولت» الکتریک بوجود آمد: هاینینگ در مقاله خود تحت عنوان «راه ترست الکتریک» می نویسد: «شرکتهای الکتریک دیگری که بکلی مستقل از این دو باشند در روی زمین یافت نمیشوند». پیکره های زیرین میتواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاههای هر دو «ترست» را تا اندازه ای، که البته بهیچوجه کامل نیست، تصویر نماید:

گردش کالا	تعداد کارمندان	سود خالص
(به میلیون)		(به میلیون)

مارک)	مارک)			
				امریکا: «کمپانی ژنرال الکتریک» (G. E. C.) .. ۱۹۰۷: ۲۵۲
۳۵,۴	۲۸۰۰۰			
۴۵,۶	۲۳۰۰۰			۱۹۱۰:
				آلمان: «شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.) .. ۱۹۱۱:
۱۴,۵	۳۰۷۰۰			۲۱۶
۲۱,۷	۶۰۸۰۰			۳۶۲

کمپانی ژنرال الکتریک (General Electric c)

امریکا کمپانی تومپسون - هائوستون کمپانی ادیسون تجارتخانه ای مخصوص اروپا به تجارتخانه ای مخصوص اروپا نام «کمپانی فرانسوی ادیسون» تأسیس مینماید که تأسیس میکند اختراعات را در اختیار تجارتخانه آلمانی میگذارد.

آلمان «اونیون کمپانی الکتریک» «شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.)

«شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.)

در سال ۱۹۰۷ بین ترست آمریکائی و آلمانی قراردادی در باره تقسیم جهان منعقد میشود. رقابت از بین می‌رود. «کمپانی ژنرال الکتریک» (G. E. C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت مینماید»؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به «شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.) "میرسد". قراردادهای مخصوصی هم - البته سری - منعقد میگردد که مربوطست به «شرکتهای دختری» که در رشته های جدید صنعت و نیز در کشورهای «تازه ای» که هنوز رسماً تقسیم نشده اند - نفوذ کرده اند. قرار مبادله اختراعات و تجربیات نیز گذاشته شد (۸۶*).

بخودی خود واضح است که رقابت با این ترست جهانی که در واقع منحصر بفرد است سرمایه ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود

دارای «شعب»، نمایندگی ها، دائره اطلاعات و ارتباط و غيره است تا چه اندازه دشوار مي باشد. ولي بديهيست تقسيم جهان بين دو ترست نيرومند، مسئله تجديد تقسيم آنها در صورتيكه تناسب قوا بعلت ناموزوني تكامل يا جنگ و ورشكستگي و غيره دچار تغيير گردد، از بين نمي برد.

صنعت نفت نمونه آموزنده اي از تلاش براي يك چنين تجديد تقسيم يا مبارزه در راه تجديد تقسيم را بدست مي دهد.

ايدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: «بازار جهاني نفت هنوز هم بين دو گروه مالي بزرگ تقسيم شده است: «ترست نفت» ركفلر (Standard Oil C-y) در آمريكا و كارفرمايان نفت روس - روس - باكو و روتشيلد و نوبل. هر دو گروه با يكديگر ارتباط محكمي دارند، ولي اكنون چند سالست موقعيت انحصاري آنها از طرف ۵ دشمن مورد تهديد قرار گرفته است» (۸۷*): (۱) تحليل رفتن منابع نفت آمريكا؛ (۲) بنگاه رقابت كننده مانتاشف در باكو؛ (۳) منابع نفت در اطريش و (۴) در روماني؛ (۵) منابع نفت در ماوراء اقيانوس، بخصوص در مستعمرات هلند (غني ترين بنگاههاي متعلق به ساموئل و شل كه همچنين با سرمايه انگليسي مربوطند). سه رشته بنگاه اخير با بانكهاي بزرگ آلمان كه بزرگترين بانكها يعني «بانك آلمان» در رأس آنانست مربوطند. اين بانكها مستقلاً و طبق نقشه، صنعت نفت را مثلاً در روماني ترقی داده اند تا «براي خود» نقطه اتكائي داشته باشند. ميزان سرمايه خارجي را در صنعت نفت روماني در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۸۵ ميليون فرانك ميدانستند كه ۷۴ ميليون آن را سرمايه آلماني تشكيل مي داد. (۸۸*):

مبارزه اي آغاز گشت كه در مطبوعات اقتصادي به مبارزه در راه «تقسيم جهان» موسومست. از يكسو «ترست نفت» ركفلر كه ميخواست هر چه هست بچنگ خود آورد، در خود هلند يك «شركت دختر» تاسيس كرد و منابع نفتي را در هند هلند خريداري نمود تا بدينطريق بر دشمن عمده خود يعني ترست هلند و انگليس بنام «شل» ضربه وارد نمايد. از سوي ديگر «بانك آلمان» و ديگر بانكهاي برلن ميكوشيدند از روماني «بخاطر منافع خودشان» «دفاع نموده» و آنها با روسيه بر ضد ركفلر متحد سازند. ركفلر سرمايه اش بطور غير قابل مقايسه اي هنگفت تر بود و سازماني عالي براي حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف كنندگان در اختيار داشت. مبارزه ميبايستي به شكست كامل «بانك آلمان» تمام شود و در سال ۱۹۰۷ همينطور هم شد. براي «بانك آلمان» يكي از اين دو راه باقي ميمانند: يا از «منافع نفتي» خود دست بكشد و متحمل ميليون ها خسارت شود و يا تن به اطاعت

دهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با «ترست نفت» بسته شد که برای «بانک آلمان» بسی زیان‌بخش بود. بموجب این قرارداد «بانک آلمان» موظف میشد «به هیچ‌گونه اقدامی به زیان منافع آمریکائی دست نزند» ولی ضمناً پیش بینی شده بود هرگاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرارداد از درجه اعتبار ساقط گردد.

آنگاه «کمدی نفت» آغاز میگردد. یکی از سلاطین نفت آلمان بنام فون گوینر، رئیس «بانک آلمان» بتوسط منشی مخصوص خود بنام اشتاتوس برله انحصار نفت دست به تبلیغات میزند. تمام دستگاه عظیم بزرگترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیع به جنبش می آید، از فریادهای «میهن پرستانه» مطبوعات برضد «یوغ» ترست امریکائی گوش فلک کر شده بود و رایش‌تاک تقریباً باتفاق آراء در ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ قطعنامه ای تصویب مینماید که در آن از دولت دعوت میشود طرح لایحه انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه «مقبول عامه» را دستاویز قرار داد و چنین بنظر میرسید «بانک آلمان» که میخواست طرف آمریکائی قرارداد خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی بکارهای خویش بهبودی بخشد بازی را برده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مزه سودهای هنگفتی که میبایستی بچنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه های قند در روسیه دست کمی نداشت لذت میبردند... ولی اولاً بین بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» از روی منافع حریصانه «بانک آلمان» پرده برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با رکفلر بهراس افتاد، زیرا بسی مشکوک بنظر میرسید آلمان بتواند سوای وی از جائی نفت بدست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست)؛ ثالثاً یک حواله یک میلیاردی در سال ۱۹۱۳ برای تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحه انحصار را معوق گذاشتند. «ترست نفت» رکفلر عجالتاً از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است.

مجله «بانک» چاپ برلن در این باره نوشت آلمان فقط در صورتی میتواند با «ترست نفت» مبارزه کند که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد «انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولدین آن ضروری گردد و بویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آتی صنایع برق در شرف وقوع باشد و هنگامیکه آن ایستگاه‌های عظیم و گران قیمت برق که اکنون در همه جا از طرف «کنسرنهای» خصوصی صنعت برق ساخته میشود و اکنون این «کنسرنها» از شهرها و دولتها و غیره برای این ایستگاه‌ها انحصارهای جداگانه ای تحصیل میکنند - دیگر قادر نباشند با نفع کار کنند، آنگاه باید نیروی آب را بکار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمیشود بحساب دولت به برق ارزان

تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آنرا به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یکسلسله معاملات منعقد کرده، و پادشاهی کلانی برای خود منظور نموده اند... وضع انحصار پتاس چنین بود وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعیت که سوسیالیستهای دولتی ما که یک پرنسیپ ظاهر فریب، دیده بصیرت آنها را کور کرده است، بالاخره باین موضوع پی برند که در آلمان انحصارها هیچگاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل باین نتیجه را در نظر نداشته اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا اینکه لااقل قسمتی از منافع کارفرمائی را به دولت واگذار کنند، بلکه تمام همشان مصروف بر این بوده است که بحساب دولت صنایع خصوصی را که بسرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند» (۸۹*).

اینها اقتصاددانان بورژوای آلمانند که بناچار دست بیک چنین اعترافات گرانبھائی زده اند. ما در اینجا برای العین می بینیم چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه مالی درهم می آمیزند و یکی میشوند و چگونه هر دو اینها در حقیقت امر فقط حلقه های جداگانه مبارزه ای امپریالیستی هستند که بین بزرگترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارد.

در کشتی رانی بازرگانی هم رشد عظیم تمرکز کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان دو شرکت که از بزرگترین شرکتهای هستند از دیگران متمایز شده اند: «هامبورگ - امریکا» و «للوید آلمان شمالی». سرمایه هر یک از آنان به ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و برگهای وام) میرسد و هر دو کشتیهائی در اختیار دارند که بهای آنها به ۱۸۵-۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در آمریکا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ ترست مرگان بنام «کمپانی بین المللی بازرگانی بحری» تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتی رانی آمریکائی و انگلیسی را متحد میکرد و سرمایه ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۴۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکتهای عظیم آلمانی و این ترست آمریکائی و انگلیسی قراردادی در باره تقسیم جهان بر زمینه تقسیم منافع منعقد گشت. شرکتهای آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و آمریکا صرفنظر کردند. دقیقاً معین شد که کدام بنادر به کدامیک از آنها «واگذار میگردد». کمیته مشترکی برای بازرسی تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۳۰ سال منعقد گشت و در آن دور اندیشانه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد (۹۰*).

تاریخچه تشکیل کارتل بین المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامیکه

امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاط ها بود کارخانه های ریل سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتلی برآمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهاییکه در این توافق داخل شده اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را باین نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً به انگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکتهای انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین میشد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه خروج دو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. اینکه در دوره های بعدی اعتلای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای فولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان ۵۳٫۵ درصد، آلمان ۲۸٫۸۳ درصد، بلژیک ۱۷٫۶۷ درصد. سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با نسبت ۴٫۸ و ۵٫۸ و ۶٫۴ درصد به آن ملحق شد و این مافوق صد درصد یعنی ۱۰۴٫۸ درصد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ «ترست فولاد» ایالات متحده («کوپراسیون فولاد») و سپس اتریش و اسپانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «اکنون تقسیم کره زمین پایان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه اول راه آهنهای دولتی، — چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را بحساب نیاورده اند — باید مانند شاعر در عرش ژوپیتر زندگی کنند» (۹۱*).

سندیکای بین المللی روی را نیز یادآور میشویم که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین ۵ گروه از کارخانه ها بدین ترتیب تقسیم کرد: کارخانه های آلمان، بلژیک، فرانسه، اسپانیا و انگلستان؛ — سپس ترست بین المللی باروت را یادآور میشویم که بنا بگفته لیفمان «اتحاد کاملاً نوین و محکمی بین تمام فابریکهای تولید مواد منفجره آلمان است که بعدها باتفاق فابریکهای دینامیت سازی فرانسه و آمریکا که بهمین طریق تشکیل شده بودند باصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کردند» (۹۲*).

در سال ۱۸۹۷ بحساب لیفمان جمعاً در حدود ۴۰ کارتل بین المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی برای سال ۱۹۱۰ این تعداد دیگر به ۱۰۰ میرسد.

برخی از نویسندگان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی مثلاً سال ۱۹۰۹ خود کاملاً خیانت ورزیده به آنان پیوست) بر این عقیده بودند که کارتلهای بین المللی یعنی یکی از برجسته ترین مظاهر بین المللی شدن سرمایه امید برقراری صلح

بین ملتها را در دوران سرمایه داری امکان پذیر مینمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک بکلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه جوئی و وسیله ای برای دفاع بیشرفانه از بدترین نوع اپورتونیسیم. کارتل‌های بین المللی نشان میدهند که انحصارهای سرمایه داری اکنون تا چه درجه ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه های سرمایه داران برسر چیست. نکته آخر از مهمترین نکاتست؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آنچه را که روی میدهد برای ما روشن میسازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است بعقل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم میکند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادامکه طبقات وجود دارند بهیچوجه ممکن نیست تغییر نماید. واضحست که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلالات تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (در باره اینموضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در اینستکه مضمون مبارزه اقتصادی کنونی (تقسیم جهان) را پرده پوشی نموده گاه روی یک شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتکب میشود. البته در اینجا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانیست. اگر می بینیم سرمایه داران جهان را تقسیم میکنند علتش کینه توزی خاص آنان نبوده بلکه اینستکه مرحله کنونی تمرکز آنها را وادار میکند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آنها جهان را «به نسبت سرمایه»، «به نسبت نیرو» تقسیم میکنند، زیرا در سیستم تولید کالائی و سرمایه داری شیوه دیگری برای تقسیم نمیتواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر میکند. برای درک آنچه که بوقوع می پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه تغییر نیرو حل میشود و اما اینکه این تغییر جنبه «صرفاً» اقتصادی دارد یا غیر اقتصادی (مثلاً جنگی) مسئله ایست فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه داری نمیتواند هیچگونه تغییری وارد نماید. تعویض مسئله مربوط به مضمون بند و بستهای که بین اتحادیه های سرمایه داران بعمل می آید با مسئله مربوط به شکل مبارزه و بند و بستها (که امروز مسالمت آمیزست، فردا مسالمت آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت آمیز نخواهد بود) معنایش تنزل تا حد سفسطه جوئیست.

دوران سرمایه داری نوین به ما نشان میدهد بین اتحادیه های سرمایه داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی بوجود می آید. به موازات این جریان و بمناسبت آن بین اتحادیه های سیاسی یعنی دولتها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه برسر مستعمرات یعنی «مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی» مناسبت معینی بوجود می آید.

- (۱۲*) _ این اثر در سال ۱۹۴۹ بتوسط اداره نشریات مسکو یکبار بفارسی ترجمه و بصورت جزوه جداگانه ای منتشر گردید. در این کتاب اثر مزبور از نو ترجمه شده است. هیئت تحریریه.
- (۱۳*) _ رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۲۷ - ه. ت. ﴿رجوع شود به فایل شماره ۳، فصل ۷﴾. امپریالیسم بمثابة مرحله خاصی از سرمایه داری، از اول پاراگراف: «ما در اینجا سه بخش می بینیم که در آن سرمایه داری در مدارج عالی تکامل است»... (فایل شماره ۳ در آینده توزیع می گردد) حجت. ب.﴿
- (۱۴*) _ مجموعه ارقام مندرجه در Annalen des deutschen Reichs 1911, Zahn (سالنامه های دولت آلمان، سال ۱۹۱۱ - زان. مترجم).
- (۱۵*) _ Statistical Abstract of the United States 1912 P: 202 (مجموعه آمار ایالات متحده در سال ۱۹۱۲، ص ۲۰۲. مترجم).
- (۱۶*) _ «سرمایه مالی»، ترجمه روسی، ص ۲۸۶-۲۸۷.
- (۱۷*) _ Hans Gideon Heymann: "Die gemischten Werke im deutschen Grosseisengewerbe". Stuttgart, 1904. (S. S. 256, 278) هانس هیده ئون هایمان. «بنگاههای مختلط در صنایع بزرگ فلز سازی آلمان». اشتوتگارت، ۱۹۰۴، ص ۲۵۶، ۲۷۸. مترجم).
- (۱۸*) _ Hermann Levy: "Monopole, Kartelle und Trusts", Jena 1909 S. S. 286, 290, 928 (هرمان لوی، «انحصارها، کارتلها و ترست ها»، ینا، ۱۹۰۹، ص ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۸ - مترجم).
- (۱۹*) _ Th. Vogelstein: "Die finanzielle Organisation der kapitalistischen Grundriss der Sozialökonomik" در "Industrie und die Monopolbildungen" VI Abt. Tüb. 1914. (ت. فوگلشتین. «سازمان مالی صنایع سرمایه داری و پیدایش انحصارها» مندرجه در نشریه موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی» فصل ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴ مترجم). مراجعه شود بکتاب همین نویسنده. "Organisationsformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika". Bd. I. Lpz 1910. («شکلهای سازمانی صنایع فلزسازی و بافندگی در انگلستان و آمریکا»، جلد ۱، لایپزیک، ۱۹۱۰ مترجم).
- (۲۰*) _ Dr. Riesser: "Die deutschen Grossbanken und ihrer Konzentration im Zusammenhange mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutsch. land". 4. Aufl. 1912, S. 149. R. Liefmann:

- "Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation". 2. Aufl. 1910 S. 25" (دکتر ریسر. «بانکهای بزرگ آلمان و تمرکز آنها بمناسبت توسعه و ترقی عمومی اقتصادیات در آلمان» چاپ چهارم، سال ۱۹۱۲، ص ۱۴۹ ر، لیفمان. «کارتلها و ترستها و تکامل روز افزون سازمان اقتصاد توده ای»، چاپ دوم، سال ۱۹۱۰، ص ۲۵ مترجم).
- Dr. Fritz Kestner: "Der Organisationszwang. Eine Untersuchung über die Kämpfe zwischen Kartellen und Aussenseitern". Brl. 1912. (*۲۱) _ (دکتر فریتس کستنر. «اجبار به متشکل شدن. تحقیقات در باره مبارزه بین کارتلهای «بیگانه». برلن، ص ۱۱. مترجم).
- R. Liefmann: "Beteiligungs. und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen". I. Aufl, Jena. (*۲۲) _ (ر. لیفمان. «انجمن های اشتراک کننده و اعتبار دهنده. تحقیق در باره سرمایه داری معاصر و نقش اوراق بهادار»). چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲. مترجم).
- (*۲۳) _ همانجا ص ۳۱۸.
- Dr. S. Tschierschky: "Kartell und Trust". Gott. 1903 (*۲۴) _ (دکتر ز. چیرشکی: «کارتل و ترست گتینگن. ص ۱۳. مترجم).
- Th. Vogelstein: "Organisationsformen" (ت. فوگلشتین: «شکلهای سازمانی») ص ۲۷۵ (*۲۵) _ (مترجم).
- Report of the Commissioner of Corporations on the Tobacco Industry. Washington 1909 p, 226 (*۲۶) _ (گزارش یکی از اعضاء کمیسیون کورپوراسیونها و صنایع دخانیات. واشنگتن. مترجم) نقل از کتاب "Dr. Paul Tafel: "Die nordamerikanischen Trusts und ihre Wirkungen auf den Fortschritt der Technik", Stuttgart, 1913, p. 48 (دکتر پل تافل. «ترستهای امریکای شمالی و تأثیر آنها در تکامل تکنیکی»). اشتوتگارت. مترجم).
- (*۲۷) _ همانجا، ص ۴۹.
- Riesser, (*۲۸) _ کتاب فوق الذکر ص ۵۴۷ و صفحات بعدی، چاپ سوم. روزنامه ها از یک ترست عظیم جدیدی خبر میدهند (ژوئن ۱۹۱۶) که صنعت شیمیائی آلمان را متحد میکند.
- (*۲۹) _ کستنر _ کتاب نامبرده ص ۲۵۴.
- (*۳۰) _ "Zement" von L. Eschwege: "Die Bank" («سیمان»). ل. اشوگه: «بانک». مترجم).
- (*۳۱) _ Jeidels: "Das Verhältnis der deutschen Grossbanken zur Industrie mit besonderer

- «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع و Berücksichtigung der Eisenindustrie". Lpz. (ایدلس: بویژه با صنایع فلزسازی» لپیژیک. مترجم). ۱۹۰۵ ص ۲۷۱.
- (۳۲*) _ Liefmann: "Beteiligungs-etc. Ges." ص ۴۳۴.
- (۳۳*) _ Liefmann: "Beteiligungs-etc. Ges." ص ۴۶۵-۴۶۶.
- (۳۴*) _ Jeldels ص ۱۰۸.
- (۳۵*) _ Alfred Lansburgh: "Fünf Jahre d. Bankwesen", "Die Bank". (آلفرد لانسبورگ: «پنجسال فعالیت بانکهای آلمان».) «بانک» مترجم، سال ۱۹۱۳، شماره ۸ ص ۷۲۸.
- (۳۶*) _ Schulze. Gaevernitz "Die deutsche Kreditbank", در "Grundriss der Sozialökonomik". (شولتسه گورنیتس. «بانکهای اعتبار دهنده آلمان» مندرجه در نشریه موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی».) توپین گن. مترجم. سال ۱۹۱۵، ۱۲ و ۱۳۷.
- (۳۷*) _ R. Liefmann: "Beteiligungs. und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen". 1. Aufl. Jena. 1909.
- (۳۸*) _ Alfred Lansburgh: "Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen", "Die Bank" 1910,1 (آلفرد لانسبورگ: «سیستم اشتراک در امور بانکی آلمان»، «بانک» مترجم)، ص ۵۰۰.
- (۳۹*) _ «بانک استقراضی لیون»، «دفتر ملی خرید بروات»، «شرکت کل»، مترجم.
- (۴۰*) _ Eugn Kaufmann: "Das französisch Bankwesen". (اوژن گائوفمان: «معاملات بانکی در فرانسه» توپین گن. مترجم)، سال ۱۹۱۱، ص ۳۵۶ و ۳۶۲.
- (۴۱*) _ Jean Lescure: "L'epargne en France" P. 1914 (ژان لسکور: «اندوخته ها در فرانسه»، پاریس. مترجم.)، ص ۵۲.
- (۴۲*) _ A. Lansburgh: "Die Bank mit den 300 Millionen". Die Bank" 1, 1914 p. 426 (آ. لانسبورگ. «بانک ۳۰۰ میلیونی»، «بانک» مترجم).
- (۴۳*) _ S. Tschierschky نگارش نامبرده، _ ص ۱۲۸.
- (۴۴*) _ آمار National Monetary Commission آمریکا مندرجه در "Die Bank" (آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجله «بانک» مترجم)، ۱۹۱۰، ۱ _ ص ۱۲۰۰.
- (۴۵*) _ همانجا، سال ۱۹۱۳، ص ۸۱۱، ۱۰۲۲؛ ۱۹۱۴، ص ۷۱۳.
- (۴۶*) _ Die Bank, 1914; ص ۳۱۶.
- (۴۷*) _ Dr. Oscar Stillich: "Geld-und Bankwesen", Berlin 1907 (دکتر اسکار اشتیلیخ: «پول و

- امور بانک»، برلن. مترجم) ص ۱۶۹.
- Schulze - Gaevernitz: "Die deutsche Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, 1915 (*۴۸)
"Kreditbank" ص ۱۰۱.
- (*۴۹) ریسر. کتاب نامبرده، ص ۶۲۹ چاپ چهارم.
- Schulze - Gaevernitz: "Die deutsche Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, 1915 (*۵۰)
"Kreditbank" ص ۱۵۱.
- (*۵۱) Die Bank, 1912, 1 ۴۳۵ ص
- (*۵۲) نقل قول از شولتسه گورنیتس در Grdr. d. S. Oek ص ۱۵۵.
- (*۵۳) «هایپاک» (هامبورگ - آمریکا)، مترجم.
- (*۵۴) ایدلس و ریسر - کتاب های نامبرده.
- (*۵۵) ایدلس. کتاب نامبرده. ص ۱۵۷.
- (*۵۶) مقاله Eug. Kaufmann در باره بانکهای فرانسه در "Die Bank" ۱۹۰۹. ۲، ص ۸۵۱ و صفحات بعد.
- (*۵۷) Dr. Oscar Stillich: "Geld- und Bankwesen". Berlin, 1907. P. 148
- (*۵۸) ایدلس. کتاب نامبرده، ص ۱۸۳-۱۸۴.
- (*۵۹) ایدلس. کتاب نامبرده. ص ۱۸۱.
- (*۶۰) ر. هیلفردینگ: «سرمایه مالی»، مسکو ۱۹۱۲ ص ۳۳۸-۳۳۹.
- (*۶۱) R. Liefmann کتاب نامبرده، ص ۴۷۶.
- Hans Gideon Heymann: "Die gemischten Werke im deutschen Grosseisengewerbe", ST. (*۶۲)
1904 ص ۲۶۸-۲۶۹.
- (*۶۳) Liefmann, Beteiligungsges, etc. ص ۲۵۸ از روی چاپ اول،
- (*۶۴) Schulze-Gaevernitz در "Grdr. d.S. Oek, "V, 2, P. 110
- (*۶۵) L. Eschwege: "Tochtergesellschaften", "Die Bank" 1914, 1, P. 545 (ل. اشوه گه «شرکتهای دختر»، «بانک». مترجم).
- (*۶۶) Kurt Heinig: "Der Weg des Elektrotrusts", "Neue Zeit" 1912, 30 Jun, 2, P. 484 (کورت هاینیگ: راه ترست الکتریک»، «زمان نو»، سال ۱۹۱۲، سی امین سال انتشار. مترجم).
- (*۶۷) E. Agahd: "Grossbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und politische Bedeutung der Grossbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Russlans Volkswirtschaft

- und die deutsch-russischen Beziehungen", Bert, 1914 (ی. آگاد: «بانکهای بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانکهای بزرگ در بازار جهانی و نفوذ آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه، برلن. مترجم).
- (۶۸) * Lysis. "Contre l'oligarchie Financiere en France", 5 ed. P 1908 PP. 11; 12, 26, 39, 40, 48. (لیزیس، «بر ضد الیگارش‌های مالی در فرانسه» چاپ پنجم، پاریس، سال ۱۹۰۸، ص ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸، مترجم).
- (۶۹) * "Die Bank", 1913, No 7, P. 630
- (۷۰) * W. Sombart: "Die deutsche Volkswirtschaft im ۱۹ و ۱۴۴ اثر نامبرده، Stillich, (و. سومبارت، «اقتصاد ملی آلمان، در قرن نوزدهم» چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص ۵۲۶ ضمیمه ۸. مترجم).
- (۷۱) * «سرمایه مالی» ص ۱۷۲.
- (۷۲) * Stillich اثر نامبرده ص ۱۳۸ و Liefmann ص ۵۱.
- (۷۳) * "Die Bank", 1913, 952, L. Eschwege: "Der Sumpf" («یعنی گندکاری») همانجا، سال ۱۹۱۲، ص ۱، ۲۲۳ و صفحات بعدی.
- (۷۴) * "Verkehrstrust", "Die Bank" 1914, P. 89 («ترست حمل و نقل»، «بانک»، مترجم).
- (۷۵) * "Der Zug zur Bank" 1909 P. 79 («کشش بسوی بانک»، «بانک»، مترجم).
- (۷۶) * همانجا ص ۳۰۱.
- (۷۷) * همانجا، سال ۱۹۱۱، ۲، ص ۸۲۵؛ ۱۹۱۳، ۲، ص ۹۶۲.
- (۷۸) * E. Agahd ص ۲۰۲.
- (۷۹) * Bulletin de l' Institut International de statistique. T. XIX, livr. II. (بولتن پژوهشگاه بین‌المللی آمار، جلد ۱۹، جزوه ۲. لاهه. مترجم) — پیکره‌های مربوط به کشورهای کوچک بطور تقریب از شماره‌های سال ۱۹۰۲ اقتباس گردیده و ۲۰ درصد بزرگ شده و در ستون دوم مندرج است.
- (۸۰) * Hobsom: "Imperialism" L. 1902. P. 58 (هوبسن. «امپریالیسم»، مترجم). اثر Riesser نامبرده ص ۳۹۵ و ۴۰۴؛ P. Arndt در "Weltwirtschaftliches Archiv" Bd. 7, 1916 S. 35 (نگارش پ. ارندت در «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد ۷، سال ۱۹۱۶، ص ۳۵ مترجم). Bulletin در Neymarck (نگارش نیمارک در بولتن. مترجم)؛ هیلفردینگ، سرمایه مالی، ص ۴۹۲؛ Liloyd. George (کلوید جرج، مترجم)، نطق در مجلس عوام در تاریخ ۴ ماه مه سال ۱۹۱۵. Daily

- B. Harms: "Probleme der Weltwirtschaft". Jena 1912. S. 285. و صفحه دیگر (ب. هارمس: «مسائل اقتصاد جهانی»، ینا. سال ۱۹۱۲، ص ۲۳۵ و صفحه دیگر. مترجم) Dr. Siegmund Schilder: "Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft" Berlin 1912. Band I. S. 150 (دکتر زیگموند شیلدر: «تمایلات تکامل اقتصاد جهانی» برلن. مترجم). "George Paish" Great Britain's Capital Invest. ments ect. "Journal of the Royal Statistical Society", Vol. LXXIV. (جرج پیش: «سرمایه گذاری بریتانیای کبیر و غیره») در «مجله انجمن پادشاهی آمار بریتانیا» جلد ۷۴، مترجم) ۱۱-۱۹۱۰ ص ۱۶۷ و صفحات بعدی). Georges Diouritch: "L' Expansion des banques allemandes l'etranger, ses rapports avec le developpement economique de l' Allemagne P. 1909, p. 84 (جرج دیوریچ «توسعه طلبی بانکهای آلمان در خارجه بمناسبت تکامل اقتصادی آلمان» پاریس. مترجم).
- (* ۸۱) "Die Bank" 1913, 2, 1024
- (* ۸۲) Schilder اثر نامبرده، ص ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۱.
- (* ۸۳) Riesser, کتاب نامبرده، ص ۳۷۵، چاپ چهارم و Diouritch ص ۲۸۳.
- (* ۸۴) The Annals of the American Academy of Political and Social science vol. LIX, May 1915, p. 301 (سالنامه های فرهنگستان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵. مترجم). در صفحه ۳۳۱ همین جلد ما میخوانیم که Paish (پیش) آماردان مشهور در آخرین شماره مجله مالی "Statist" مبلغ سرمایه ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به ۴۰ میلیارد دلار، یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک، تخمین زده است.
- (* ۸۵) ایدلس _ کتاب نامبرده، ص ۲۳۲.
- (* ۸۶) Riesser مقاله نامبرده؛ Dioritsch نگارش نامبرده ص ۲۳۹؛ Kurt Heinig مقاله نامبرده.
- (* ۸۷) ایدلس، ص ۱۹۳.
- (* ۸۸) Diouritch ص ۲۴۵.
- (* ۸۹) "Die Bank", 1912, 1, 1036; 1912, 2, 629; 1913, 1, 388
- (* ۹۰) ریسر، کتاب نامبرده، ص ۱۲۵.
- (* ۹۱) Vogelstein: "Organisationsformen" ص ۱۰۰.
- (* ۹۲) Liefmann: "Kartelle und Trusts": 2 A. ص ۱۶۱.

(۱۸۱) کتاب «امپریالیسم بمتابۀ بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری» — در نیمهٔ اول سال ۱۹۱۶ برشتهٔ تحریر در آمد. لنین از سال ۱۹۱۵ در شهر برن به مطالعه مطبوعات جهانی مربوط به امپریالیسم پرداخت و در ژانویه سال ۱۹۱۶ شروع به نوشتن این کتاب نمود. در پایان ژانویه این سال لنین به زوریخ رفت و در کتابخانهٔ شهر زوریخ به ادامه نگارش این کتاب پرداخت. رونویسها، خلاصه نویسی ها، یادداشتها و جدولهایی که لنین از صدها کتاب، مجله، روزنامه و مجموعه آمار استخراج کرده است بیش از ۴۰ ورق بزرگ چاپی را تشکیل میدهد. متن این مستخرجات در سال ۱۹۳۹ به صورت مجموعهٔ جداگانه ای تحت عنوان «یادداشتهای مربوط به امپریالیسم» منتشر گردید.

لنین در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) سال ۱۹۱۶ نگارش کتاب را پایان رساند و دست نویس آنرا برای چاپ به بنگاه نشریات «پاروس» فرستاد. عناصر منشویکی که در این بنگاه کار میکردند انتقاد شدیدی را که از تئوریهای اپورتونیستی کائوتسکی و منشویکهای روس (مارتف و دیگران) شده بود از کتاب حذف کردند و کلمه «رشد و انتقال» را (رشد سرمایه داری و انتقال آن به امپریالیسم سرمایه داری) با کلمه «تبدیل» و عبارت «جنبه ارتجاعی» را (جنبه ارتجاعی تئوری «اولترا امپریالیسم») با عبارت «جنبه عقب مانده» و غیره تعویض نمودند. این کتاب در آغاز سال ۱۹۱۷ بتوسط بنگاه نشریات «پاروس» تحت عنوان «امپریالیسم بمتابۀ مرحله نوین سرمایه داری» در پتربورگ از چاپ خارج شد. لنین پس از ورود به روسیه پیشگفتاری برای این کتاب نوشت. در اواسط سال ۱۹۱۷ کتاب منتشر گردید.

برای اطلاع از اهمیت این کتاب رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» ص ۲۷۳-۲۷۶ ترجمهٔ فارسی چاپ مسکو.

(۱۸۲) «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» یا حزب مرکزین در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود. قسمت عمدهٔ این حزب از سازمان کائوتسکیستی «اتفاق کار» تشکیل میشد. «اعضاء حزب مستقل» «وحدت» سوسیال شوینیستهای آشکار را موعظه مینمودند و آنها را تبرئه کرده مورد دفاع قرار میدادند و طلب میکردند از مبارزهٔ طبقاتی امتناع گردد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در جریان کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال در این

حزب انشعاب روی داد. قسمت مهمی از این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست، حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را بروی خود نهادند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ وجود داشت.

(۱۸۳) اسپارتاکیست ها _ اعضاء سازمان «اسپارتاکوس»، که در دوران نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود. در آغاز جنگ از سوسیال دموکراتهای چپ آلمان گروهی به نام «انترناسیونال» تحت رهبری ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبرگ، ف. مرینگ، ک. ستکین و دیگران تشکیل شد. نام این گروه همان سازمان «اسپارتاکوس» باقی ماند. اسپارتاکیست ها در بین توده ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می پرداختند و سیاست غارتگرانه امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش مینمودند. ولی اسپارتاکیست ها یا عناصر دست چپ آلمان در مهمترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباهات نیمه منشیویکی مبری نبودند؛ آنها تئوری نیمه منشیویکی امپریالیسم را بسط و توسعه میدادند، اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آنها (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) رد میکردند؛ امکان جنگهای ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیسم نفی مینمودند؛ به نقش حزب انقلابی کم بها میدادند و در برابر جنبش خودبخودی سر فرود می آوردند. لنین در آثار خود موسوم به «در باره رساله یونی ئوس» و «در باره کاریکاتور مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی» و غیره و استالین در نامه خود تحت عنوان «مسائلی چند از تاریخ بلشویسم» اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده اند. اسپارتاکیست ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکزین آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان اسپارتاکیست ها با «اعضای حزب مستقل» قطع رابطه کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

(۱۸۴) در این کتاب تمام این تبصره ها در ذیل صفحات چاپ شده است.

(۱۸۵) افتضاحات گروندر _ در آغاز سالهای ۷۰ قرن گذشته در دوره رشد شدید تأسیس شرکتهای سهامی در آلمان روی داد (گروندریسم از کلمه آلمانی Gründer یعنی تأسیس مشتق شده است). جریان رشد گروندریسم با یکسلسله کلاهداریهای شیادانه ای توأم بود که بوسیله احتکار و فروش فوق العاده گران اراضی و سفته بازی در بورس انجام میگرفت و در نتیجه آن معامله گران بورژوا کیسه های خود را انباشته میکردند.

(۱۸۶) لنین گ. و. پلخانف را در نظر دارد.

(۱۸۷) پانامای فرانسه _ این اصطلاح در فرانسه در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۹۳ بمناسبت افشاء

سوء استفاده های فراوان و رشوه خواری رجال سیاسی دولتی و کارمندان دولت و روزنامه هائی که از طرف کمپانی فرانسوی مأمور حفر کانال پاناما خریده شده بودند – رواج یافت.

﴿ادامه دارد. ح. ب﴾